

۸۷ ۳۲

۹۶ ~~۳۲~~

۲۲۶۰

سلسله راهنمای تاریخی
شماره اول

س ۵۷

۹



وزارت معارف

از قصر شیرین بطوس

آثار و ابنیه تاریخی واقع در عرض راه

از انتشارات اداره کل عتیقات

شهر یور ۱۳۱۳

مطبعة مجلس

مقدمه
کتابخانه

مقدمه

کشور ایران کتابی منشور است که در هر ورقش اثری از سیر تمدن قدیم بشری و مرحله‌ای از مراحل ترقی انسانی ثبت است. کسی که بنظر عبرت در این کتاب تکوینی بنگرد و بهره‌ای از ذوق شناسائی محاسن آثار قدیمه داشته باشد ایران را مانند موزه بزرگی خواهد یافت که در هر کنجش گنجی از میراث شهریاران و بزرگان و صنعتگران ماضی مستور و هرکنارش حاکی از جنبه‌ای از تمدن باستانی است. آنچه را که برده‌های مسلسل زمان از نظر پوشانیده است کشور ما مجتماً در صفحه مکان به‌عرض مشاهده و استفاده اهل حال و استقبال نهاده است. علاوه بر آثار ملی ایرانیان

از سایر اقوام عظیم‌الشان که بر قسمتی از جهان آبادان قدیم حکمرانی کرده‌اند نیز در موزه بزرگش ایران نقایسی که سند پیشرفت آن اقوام در مراحل تمدن و تعالی و دلیل ارتباط ملل قدیمه با یکدیگر است دیده میشود.

وزارت معارف بنا بر این اصل که صیانت و یادآوری آثار تقدم سلف موجب بیداری و امیدواری خلف است و قومی که چنین یادگارهای کهن را فراموش کند عمداً ریشه سعادت خود را برکنده است در این عصر فرخنده که توجهات ذات مقدس شهریار دانش‌پژوه **رضاشاه پهلوی** خلدالله ملکه و سلطانه باجای رسوم پسندیده متقدمان و اعلام مراتب ترقی مردم ایران در عهد سالفه معطوف است این وزارت خانه در تنظیم امور مربوطه با آثار ملی کوشیده و با توسعه اداره عقیدات موفق شده است که حتی الامکان در باب حفرو حمل و صدور عتیقات نظارت و سرپرستی نموده از اتلاف و تضییع یادگارهای گرامی عهد باستان که اسناد ملی ایرانیان

بشمارند ممانعت کند و از آنجا که اکثر اطعام و آورده بر
ابنیه و آثار تاریخی ناشی از جهل اهالی نسبت با ارزش ملی
و اجتماعی آنهاست و گاهی هم اصلاً از تشخیص آنها عاجزند
در صدد برآمد که راجع بتعریف و تعیین و توصیف هر يك
از بناهای تاریخی آنچه ممکن است از اطلاعات صحیحه فراهم
آورده در کتابی بنام فهرست مندرج سازد تا مردم مرکز و
ولایات پس از استحضار حتی القوه در صیانت و احترام این
مواریث گرانها از مأمورین وزارتخانه تبعیت کنند و چون
نظر بمحصول امنیت و عمران و ترقی بلاد و کشایش طرق و
سهولت مسافرت و رفاه مسافرین چندیست سیاحان خارجی
بدیدن نقاط تاریخی و مناظر طبیعی ایران مایل گشته اند
وزارت معارف مصلحت چنان دید که قبل از اتمام کتاب مزبور
علی العجله شرح آثار مهمی را که در خط سیر و دسترس
سیاحان قرار دارد بصورت يك سلسله راهنمای تاریخی با
رعایت اختصار منتشر سازد تا مسافرین از هر منطقه که میگذرند
قبلاً مهمترین امکنه دیدنی آنجا را شناخته از وقت
خود بهترین استفاده را بکنند و نیز از آنجا که در این هنگام جشن

سال هزارم ولادت شاعر بزرگ ایران **فردوسی طوسی**
علیه الرحمه در میان است و خط قصر شیرین بطوس در این
ایام معبر مسافران خارجی و داخلی خواهد بود بهتر آن دانست
که شماره نخستین راهنمای سابق الذکر را بشرح نقاط تاریخی
عرض راه مزبور تخصیص دهد و در شماره های دیگر بوصف
آثار و ابنیه سایر خطوط بپردازد .

اداره کل عتیقات - وزارت معارف

از قصر شیرین بطوس

اماکن	ارتفاع - کمر	مسافت - کیلومتر
خسروی	—	—
قصر شیرین	۴۸۰	—
کرمانشاه	۱۴۸۰	۲۰۴
گردنه اسدآباد	۲۳۴۰	—
همدان	۱۹۲۰	۱۸۹
سلطان بلاغ	۲۱۸۰	۲۳۲
قزوین	۱۲۲۰	۱۴۵
طهران	۱۱۳۲	—
		جمع ۷۷۱
فیروزکوه	۱۴۳۳	۱۴۰
سمنان	۱۱۰۶	۸۳
دامغان	۱۱۰۰	۱۱۳
شاهرود	۱۳۸۵	۶۷
سبزوار	۹۴۱	۲۷۲
نیشابور	۱۲۲۲	۱۰۶
قدمگاه	۱۳۱۰	—
مشهد	۱۰۱۰	۱۱۶
		جمع ۸۹۷
طوس		۲۵
		جمع کل ۱۶۹۲

ابنیه و آثار تاریخی

ترجه رشید باسمی

قصر شیرین

ویرانه‌قصور وسیعی که بنام شیرین محبوبه خسرو پرویز ساسانی موسوم و در جوار شهر جدید کنونی واقع گردیده است از عهد باستان تا حال مشرف بر شاهراه بزرگی است که اراضی مرتفعه ایران را بدشت بین‌النهرین می‌پیوندد. در پیرامون قصری که امروز توده‌ای از سنگ سوخته و دیوار فرو ریخته بیش نیست در عهد خسرو باغی بمساحت یک میلیون و دو بیست هزار گز مربع باباغچه‌های فرح‌انگیز و کوشک‌های دلنیر و حوض‌های جاری و مکان‌های خاص برای نگهداری حیوانات وجود داشته است که بنا بر روایت مورخین عرب و ایرانی حیوانات کمیاب در آن باکمال آزادی میزیسته‌اند. آب بسیار از رود حلوان در جدولی مرتفع که حصار قصر هم محسوب می‌شده است باین باغ وارد میگشت. قصری که منزل خسرو بود و امروز هم آثار آنرا عمارت خسروی میخوانند در وسط این باغ فردوس آئین‌قد برافراشته بود. این بنائی عظیم شرقی و غربی است که هنوز هم طرح و شالوده آن پیدا و طاق‌طالارها و ستونهای

بزرگ آن که در پشت مصطبه ای بلند و رفیع جای داشته نمایان است. قصر کوچکتری در جانب غربی این عمارت یعنی در گوشه جنوبی باغ بوده است که خرابه تالار آن بزرگترین و نمایانترین آثار این مکان محسوب میگردد. این قصر ظاهرآ بارگاه سلطنتی بوده است.

در خارج حصار آثار قلعه مستطیلی با برجهای گرد و خندق بنظر میرسد که سر باز خانه قراولان شاهی بوده است. مجموع این ابنیه که بقول یاقوت از عجایب عالم محسوب میشد بعد از قتل خسرو پرویز بیش از ده سال برپای نماند زیرا که از جمله مسلمین دولت ساسانیان بهم برآمد و از آن تاریخ گویا دیگر کسی در قصور قصر شیرین مسکن نگزید و چون بعلمت بی صبری پادشاه در بنای این عمارت دقت و وقت کافی صرف نشده بود بزودی رو بخرابی نهاد.

آثار دیگر از همین دوره در سمت شمال قصر شیرین موجود است که گورد های ساکن آن نواحی آن را جوش کری میخوانند که بمعنی خانه کره اسبان است و مدعیند که علائم اصطبل خسرو در آن میبایند. لیکن فی الحقیقه ویرانه قصری است که اقامتگاه پادشاه یا یکی از سرداران و بزرگان بوده است. آثار باغها و ابنیه کوچک و منضعات و ملحقات دیگر بر این قول گواه است.

سر پل زهاب

سر پل زهاب در محل قصبه قدیمی واقع است که آشوریان آنرا کالمانو و عرب حلوان میگفته اند، پلی بر روی رود حلوان یا الوان ساخته اند. قریه مزبور متعلق بیلوک زهاب است که خرابه شهر قدیم آن موسوم به شهر زهاب تا سر پل چهار ساعت راه فاصله دارد.

در دو ساحل رود الوان مخصوصاً ساحل بساطاطالی است که کاملاً آثار ساسانی را میتوان در آنها تشخیص داد، البته در زیر آنها یادگارهایی از تمدن قدیمتر بدست توان آورد.

قصبه سر پل شرف بر جاده و تنگه ای است که بگردنه معروف باطاق منتهی میگردد و از زمانهای بسیار قدیم مسکون بوده است چنانکه نقوش کوه نزدیک قصبه حکایت میکنند. یکی از آن نقوش بدگار عهد اشکانیان و بنام اردوان است، دو نقش دیگر از آثار ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد است که یکی از آنها مخصوصاً جالب توجه است زیرا که پادشاه سامی نژاد انوبانی را نشان میدهد که پای چپ را روی بیکر اسیری که افتاده است نهاده و از آلاه، اینی نا دواصیر دیگر را میگیرد که یکی از آنها با زنجیری مهار شده است، در زیر این تصویر صورت شش اسیر دیگر منقور است که

یکی از آنها پادشاه است. این نقش که از جاده هم دیده میشود از سطح دشت سی کز ارتفاع دارد و در محلی است که کوه موسوم بهزار جریب فرجه یافته و رود الوان از شکاف آن میگردد.

در نیم فرسنگی جنوب شرقی سرریل در سینه کوه دنجهای از آثار ماد دیده میشود که بعضی از اهالی اطراف آنرا زیارتگاه قرار داده و دکان داود میخوانند.

طاق گرا

راه قدری بعد از سرریل زهاب بسر بالای صعبی که در کتب آنرا دروازه زاگرس نوشته اند و بگردنه یا طاق میرسد منتهی میشود. طریق جدید در اکثر نقاط باجاده قدیم منطبق است. در کنار راه بنای کوچکی شبیه بغار از آثار ساسانیان دیده میشود که آنرا طاق گرا نام نهاده اند. در مدخل آن طاق نمائی شبیه بگاوهار زده و دنباله اش را مثل دالانی در کوه بنا کرده اند ولی این دالان در کوه حفر نگشته و با قطعه سنگ های بزرگ ساخته شده است. نه در خود بنا نه در کتب و اسناد تاریخی اشاره ای دیده نمیشود که فایده این طاق چه بوده است، هر کس حدسی زده است. بنا بر

قول هوار (۱) بنائی است که بیادگارانجام یافتن راه ساخته اند. فلان دن (۲) و چند نفر دیگر آنرا ترفکاه موکب پادشاه دانسته اند لیکن گویا این نظر ترجیح دارد که طاق گرا علامت سرحد ایالت ماد از ایالات اشکانیان بوده که در این نقطه بر راه بزرگ منتهی میگشته است.

کرمانشاه

شهر کرمانشاه با اینکه مرکز ولایتی زیبا است که آثار عتیقه بسیار کهن در آن توان یافت سیاحانی را که از آنجا میگذرند از دیدار اثر تاریخی بابنائی قابل توجه بهره مند نمیکند. این شهر در زمان ساسانیان بنا شد ولی در عهد قباد اول پادشاه ساسانی ۵۴۱ - ۴۸۸ ظهراً در آن جایگی از محلات شهر باستانی موسوم به کبادنه وجود داشته که در موقع آبادی تادامن کوهی که طاق بستان در آنجاست گسترده بوده است.

پس از فتح عرب این شهر کرسی ولایت کرمانشاهان و از اقطاعات سیاهان بصره شده ماه البصره نام یافت ولی شهر دینور که کرسی ولایت ماه الکوفه بود عظمت و اعتباری افزونتر داشت.

خلیفه هارون الرشید در کرمانشاه بسیار اقامت کرد
 لکن فقط در شهر قروقین بنائی نهاد. عضد الدوله دیلمی در
 کرمانشاه قصری ساخت که امروز اثری از آن دیده نمیشود.
 در تاریخ کردستان شرف الدین حتی نامی هم از
 کرمانشاه نیست.

در دوره مغول این شهر دهی بیش نبوده است.
 اما در ابتدای قرن گذشته کرمانشاه ناکهان یکی از
 بلاد معتبر ایران و کرسی ایالت کردستان شد و محمدعلی میرزا
 پسر فتحعلیشاه در واقع آنجا را کشوری مجزا کرد. در
 زمان این شاهزاده صاحبمصبان ملل خارجه در کرمانشاه
 مسکن گزیده بتأسیس جباخانه و قورخانه پرداختند لکن از
 آن تأسیسات هم اثری برجای نیست. از جمله آن صاحبمصبان
 یکی راولینسن است. مشارالیه از علمائی است که در باب تاریخ
 و جغرافیای آن سامان تحقیقات وافیه کرده اند.

امروز شهر کرمانشاه که مرحله مهم راه بغداد
 ناهندان محسوب میگردد کونی شهر گاراز است و این کثرت
 گاراژ هم برزیائی آن نیفزوده است. اما در فاصله چهار
 کیلومتر در سمت دیگر دشت آثار ابنیه سلطنتی قدیم و چندین
 غار مشهور با حجاری و نقوش دیده میشود که معمولاً آنرا
 طاق بستان یا طاق بسطام یا وسطام میگویند.

این غار هادر ایام قدیم هم البته بهین وضع بوده اند
 با این تفاوت که در اطراف عمارات مختلفی برای بوده است
 و از آنها چهار سرستون زیبا بدست آورده اند که دو عدد
 در خود محل و دودانه دیگر در قریه مجاور بیستون بوده است.
 در جلو این عمارت باشکوه باغهای مجلل و خیابانهای دلگشا
 و انهار جاری و حوضهای پر آب موجود بوده. چشمه بزرگی
 که از زیر کوه بیرون میجهد تمام این باغها را خرم ساخته
 و علت اصلی ایجاد آنها و عمارات و سایر تأسیسات وجود
 چشمه مزبور است.

از این بهشت ثانی جز دو غار منقش بتصاویر و
 چند صورت برجسته خارج از غار و چهار سرستون و یک
 مجسمه مدور الاطراف که بکلی ضایع شده اثری باقی نمانده
 است. در محل قصور سلطنتی محض استقاده زراعتی استغیر
 بزرگی در چهل سال قبل ساخته اند که آب در آن جمع شده در
 فصل کم آبی بصرف زراعت دشت مجاور برسد.

نقش بیرون غار در عهد اردشیر (۳۸۳ - ۳۷۹)
 ساخته شده و در غار کوچکتر تصویر برجسته شاهپور دوم
 (۳۷۹ - ۳۱۰) و شاهپور سوم (۳۸۸ - ۳۸۲) منقور است.
 غار بزرگ یا بعبارت صحیح تر نقوشی که آن رازینت
 میدهد باستانهای تصاویر ملونی که از فتحعلیشاه در آنجا
 دیده میشود یادگار خسرو پرویز است (۶۲۷ - ۵۹۰).

سرستونها هم از همین عهد است .

بیستون

بعد از طاق بستان راه دریاك مسافت ۲۰ کیلومتری از دامنه مرتفعی که در شمال دشت کرمانشاه واقع است گذشته وارد دره کاماساب میشود و از پای صخره عظیمی که از سطح دشت ۴۵۰ گز ارتفاع دارد میگذرد . در اینجا هم چشمه های پر آب و قوی از زیر کوه و در جوار آثار عتیقه مشهور فوران دارد .

امروز این کوه را بیستون میخوانند که صورت جدید لفظ بیهستون یا بهستون یا بغیستان یا بستان باشد و این الفاظ همه ماخوذ از کلمه فرس قدیم « باغستانا » است . یعنی مکان خدایان .

در این جای مقدس در فرو رفتگی سینه کوه بفرمان داربوش کبیر نقوش برجسته باشکوهی بیادگار غلبه این شاهنشاه بر پادشاهان یاغی نقر کرده و کتیبه ای در سه زبان بابلی و عیلامی و فرس قدیم نگاشته اند و همین کتیبه کلید کشف رموز خطوط میخی را در دست سرهانزی را اولین نهاد . در زیر کتیبه داربوش تقریباً محاذی سطح جلاده تصویر بیادگار فتوحات کودرز اشکانی بوده که درازمنه

اخیره طاق نما و لوحی در پهلوی آن ساخته و نقش را ضایع کرده اند معذک هنوز شکل سواری که فرشته ای بال دار بر سر او سابه افکنده است دیده میشود .

آثار مختصری از بستان باستانی در دشت مجاور در دو طرف ساحل رودخانه پیداست . در دو کیلومتری بیستون محلی بنام تخت شیرین موجود است که روی خرابه قصری از قصور ساسانیان را پوشیده است .

صحنه

در کوه مجاور صحنه قبری از مادها هست که برای یادداشت نم آن ذکر میشود زیرا که از میان جلاده نمیتوان آنرا دید و وصول بان هم خالی از اشکال نیست . این دخمه در سینه صاف کوه نی دامنه عمودی شکلی بازتقاع ۲۵ الی ۳۰ گز ساخته شده است . مدخل دخمه طاق نما مستطیلی است که مثل دخمه سر پیل زهاب در دو طرف دو ستون سنگی بشکل درگاه داشته و اکنون جز قاعده آنها دیده نمیشود . داخل دخمه دو طبقه است : طبقه اول در دو سمت مدخلش دو قبر بطول ۲٫۱۰ گز و عرض ۰٫۸۵ . گز ساخته شده و مخرجی دارد که بغاری بزرگتر میرود .

کنگاور

کنگاور که تلفظ صحیح آن کینگپور است و مورخین لاتینی اخیراً آنرا کنگوبار نوشته اند قصبه ایست که قسمت اعظم خانه هایش درخرا به های معبد الاهی اناهیتا ساخته شده که هنوز آثار آن نمایان است. این دختر که در دین رسمی ایرانیان سلف مقامی شبیه به مقام آفرودیت داشته هنوز نامش در اماکن مختلفه مثل کوه دختر، گل دختر، پل دختر و سفک دختر و غیره محفوظ است.

این بنای وسیع در عهد اشکانیان ساخته شده و مشتمل بر حرمی در وسط و رواقی بسبک یونان در اطراف بوده است و صدسال قبل کوست و فلاندن اجزاء ساختمان را توانسته اند بیابند و نقشه آنرا ترسیم کنند. معبد مذکور در روی تپه ای واقع و ده که راه کاروان از پای آن میگذشته و در زمان فتوحات عرب مأمّن دزدان و راهزنان شده و بهین مناسبت قصر اللصوص نام یافته است.

تقریباً تمام سطح آن بنای قدیم را خانه ها و کوچه های جدید فرا گرفته سکونتی که بشان معبد بر آن بوده امروزه قرارگاه یکی از محلات کنگاور شده است لیکن در زاویه شمال غربی نزدیک مسجد کوچک قصبه، سالم ترین قسمت از معبد مزبور نمایان است و میتوان دانست که ازاره رواق



کنگاور - سرستون معبد اناهیتا

KENGAWAR.

Le chapiteau d'une colonne du temple d'Anahita.

از مرمر سفید بسیار زیبا بوده است. قطعاتی از ستونهای مرمر هنوز در آنجا باقی است که در دیوار خانه ها کار گذارده و عمارات جدید را با آن نگاهداشته اند. سرستون ها و زیر ستونهای معبد بر زمین افتاده و سنگ های کوچک تر را اهالی شکسته و در بناهای جدید بکار برده اند.

همدان

هرودوت گوید این شهر را دیوکس نخستین پادشاه ماد بنا نهاده است. مردم ماد که مطیع فرمان شهریار خود بودند شهر عظیم و مستحکم اکباتانا را ساختند. حصار های شهر متحدالمرکزند و چنانند که ارتفاع هر یک نسبت بمقابل خود باندازه کنگره هائی است که دارد. زمین شهر که مشتمل بر تپه هائی است که این قسم حصار بندی را آسان کرده است. در اکباتانا جمعا هفت حصار بود که در میان آخرین دیوار قصر شاهی و خزینه دولتی را محفوظ میداشتند. محیط آخرین دیوار تقریباً بزرگی شهر آتن بود. کنگره دیوار اول سفید و کنگره دیوار دوم سیاه کنگره سوم ارغوانی و کنگره چهارم آبی و کنگره پنجم سرخ نارنجی و کنگره دودیوار دیگری سیمین و دیگری زرین است.

هرودوت این مطالب را بنا بر رسوعات خود نوشته

لکن ممکن است که اساسی داشته باشد. قصر اکباتان فی الحقیقه در قرون باستانی مشهور عالم بوده و بعد از اضحلال دولت ماد مدتی باقی مانده است. شهریاران هخامنشی آنجا را تابستانگاه قرار دادند و با اینکه از تطاول اسکندر و سلاطین سلوکی لطعات بسیار دید باز آبادی خود را از دست نداد تا زمانی که یولیب آنرا دیده و شرحی از آن برشته تحریر در آورده است.

اما محقق این است که بنای همدان بدست نخستین پادشاه ماد صورت نیافته زیرا که در کتیبه تکللات فالاسرا اول اسم همدانا مسطور است. شاید دیوکس بر آبادی و جلال آن افزوده و آنجا را مقر حکمرانی خود قرار داده است.

از قصر هفت حصار امروز چیزی پیدا نیست و کسی نمیداند اکباتانای قدیم در زیر کدام محله شهر همدان پنهان است. هر کسی بخیال خود جائی را تعیین کرده است حتی هانری راولینسن پیشنهاد نموده است که در ایالت قدیم آروپاتن در جائی که موسوم بتخت سلیمان است کاوش نموده اکباتانا را بجویند. هیچ يك از فروض مذکور بتحقیق نیبوسته و حفریاتی که در نقاط متعدده همدان شده حاصل نداده است. معذک بر روی تلی که از عمارات جدید پوشیده است در قرب مکانی که در ۱۹۲۸ لوح تاریخ عمارتی بنام داربوش پسر و پستاسپا کشف شد مقدار کثیری ته ستون

باشکال و اندازه های مختلف موجود و بر یکی از آنها نام اردشیر اول منقور است. از این قرار ابنیه مهمی از سلاطین هخامنشی در آن مکان بوده است و تصور میرود همانستکه ژانف جهان نما ستونهای بلندش را برپای دید. از اینکه قصور مزبور بر روی اطلال خرابه ای بقطر چندین گز ساخته شده و در زیر آن ویرانه ها هم باز آثار قدیم تری موجود است معلوم میشود که این قسمت شهر خیلی کهنه است و روایت مورخین ایرانی را تایید میکند که این شهر از دوره بخت النصر ویران شده بود و چون سلطنت بداریوش رسید آنرا از نو آباد کرد.

بنابر این در زمان داریوش شهر اکباتان ویران بوده مگر قلعه مادها که تا عهد اشکانیان هم برجای مانده است. داریوش شهری نو بر روی خرابه های کهن بنا نهاد اگر فرض کنیم که داریوش اربک سلطنتی جدید البسیای خود را در اطراف قصر قدیم مادها ساخت که بنا بر روایات موجوده خزینه پادشاهان در آنجا محفوظ بود میتوان گفت که خرابه قصر دیوکس هم در حوالی آثار ابنیه هخامنشی است یعنی در اطلالی که مجاور ته ستونهای سابق الذکر و واقع در محله فعلی سر قلعه است که نام آنها هم بر معنی و برای حفاری امیدبخش است. پادشاهان اشکانی که طیسفون را مرکز و پایتخت

شود قرارداد داده بودند ایام تابستان را در همدان میگذرانیدند. بعد از آنها ساسانیان هم این شهر را تابستانگاه ساختند پس از جنگ نهاوند (سال ۲۳ هجرت ۶۴۴ میلادی) همدان بدست عرب افتاد.

در دوره اسلامی همدان مرکز یکی از ایالات ایران و مدتی پایتخت قسمتی از مملکت بود. زمانی در ذروه آبادی و ثروت و زیبایی و ایامی دچار مذلت و فقر و جیاول بود مخصوصاً لشکر دیلمیان در ۳۱۹ هجری (۹۳۱ میلادی) و سیاه مغول در ۶۱۷ هجری (۱۲۲۰ میلادی) آن شهر را غرقه خون کردند.

امروز ساکت و چشم بر راه نشسته است تا کی يك مؤسسه غنی و نبروهند حفاری قدم بیش نهاده و سر تا سر آنرا مورد کاوش قرار دهد.

قدیم ترین آثار مشهوده همدان دو کتیبه هخامنشی است که در چند کیلومتری شهر در تنگه دور دستی از کوهستان نقر شده است. تنگه مزبور مسلماً در آن اندوار محل عبور و مرور بوده است. یکی از آن کتیبه ها از داریوش اول و دیگری از خشایارشا است. امروز آنها را کنج نامه میخوانند. درجه های فلزی که آثار قفل و بست آن هنوز پیداست برای حفظ آن مکان تعبیه کرده بودند. یکی دیگر از آثار عتیقه همدان مجسمه شیر عظیم سنگی است که

در زمان اشکانیان یکی از دروازه های شهر (باب الاسد) با آن زینت یافته بود. در ۳۱۹ باب الاسد را سپاهیان سرداوید دلمی خراب و شیر را سرنگون کردند. هنوز هم آن مجسمه در محلی که افتاده است یعنی در هزار قدمی شمال غربی شهر بهمان حال باقی است. در زمان سابق آن شیر را طلسمی برای دفع سرما و قحط و باطل السحر بلیناس جادو (اپولونیوس دوتیان) میدانستند، هنوز هم بعضی معتقدات خرافی باو منسوب است.

بقعه استر و مردخای با اینکه شخص منتظر است مکانی خراب و دارای ساختمانی غریب باشد بهیچ وجه با مقابر اسلامی تفاوتی ندارد و ظاهراً عمر آن بیش از چند قرن نیست ممکن هم هست که در موقع مرمت بکلی طرز بنا را عوض کرده باشند و نیز بعید نیست که در زمانهای جدید آنرا بر فراز ابنیه و قبور عتیق بنا نهاده باشند. باوجود این گمان نیروود که ملکه شوش و عمویش مردخای در همدان مدفون یا جماد آنها را باین شهر نقل کرده باشند. قول راجح آن است که نخستین بنای این بقعه را طایفه یهود یادگار آن دو تن از مشاهیر قوم خود در حدود ۱۱۰۰ سال قبل ساخته اند و بعد از چندی بحکم تغییر و تبدیل روایات آن بنای یادگاری معروف بمدفن استر و مردخای گردیده است. هزار شریف افغانستان هم بنا بر همین اصل و بهمین طریق

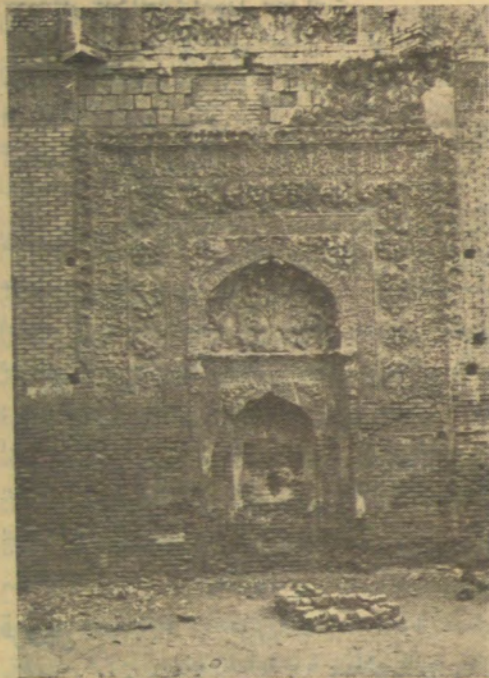
بمشهد علی علیه السلام مشهور شده است.

تنها بنای اسلامی همدان که از لحاظ صنعتی جالب توجه است مسجد کوچکی است معروف بکنید علویان از آثار قرن هشتم هجری (قرن ۱۴ میلادی)، دیوارهای آن اندود ظریفی دارد.

دو تن از بزرگان معاصر فردوسی در همدان مدفونند. یکی شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا که کتب او تأثیری عظیم در افکار اروپائیان بخشیده و وسیله انتقال حکمت ارسطو باروپا شده است، دیگر باطاهر درویش شاعری که دو بیتهای ممدودی از او باقی مانده است بلطافت باد بهار و بسادگی حیات صحرا نشینان. اما بنای حقیری که بقعه ابوعلی سینا نام دارد و کلبه ناچیزی که قبر شاعر را می پوشاند لایق ذکر نیستند، فقط محض یاد داشت از آنها نام برده شد.

قزوین

راه همدان بقزوین در وسط مسافت بین این دو شهر از کوهستانی خوش منظر گذشته و مستقیماً بجناب تاکستانهای معروفی که از فرار آنها کتبههای قزوین نمایان است میرود. این شهر که در سرچهار راه واقعت و طرقت همدان



قزوین - محراب مدرسه حیدریه

KAZWIN. Le mihrâb de la madrasa Haidariya.

و بین النهرین و تبریز و قفقاز و رشت و بحر خزر و
 طهران و مشهد و مازندران از سمت گردنه های البرز
 و غیره از آن میگذرد همواره دارای اهمیت تجاری و
 نظامی بوده است. بانی قزوین شاپور اول است که آنرا
 شادشاپور نام نهاده. این شهر حصارى مستحکم و مانع
 مهاجرت کوهستانیهای دیلم شد در دوره اسلامی مرکز قوائى
 شد که بجانب دیلمیان رهسپار گشته و آنرا باسلام در میآوردند.
 محمد بن حجاج یوسف در آنجا مسجدی بزرگ برپای کرد
 خلیفه موسی الهادی شهری جدید در کنار شهر قدیم بنا
 نهاد و آنرا مدینه الموسی نامید. مبارک التزکی قلعه ای در آنجا
 بنیاد و آنرا مبارکیه نام نهاد. هارون الرشید بتجدید بنای
 حصار قزوین همت گماشت و آن حصار با امر صدر الدین
 المراحی وزیر سلطان ارسلان بیابان رسید. پس از حمله
 مغول در اوایل قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) قزوین
 خراب شد. چندی بعد صقویه از زمان شاه اسمعیل تا عهد شاه عباس
 اول آن جا را پایتخت قرار داده بناهای عالی ساختند لیکن
 از این ابنیه اثری باقی نیست مگر سر در بزرگ قصر سلطنتی
 که مثل عبارت عالی قاپوی اصفهان باین نام موسوم است.
 در قزوین ابنیه دینی چندی دیده میشود که معروفترین
 آنها مسجد جامع و امام زاده حسین و مدرسه حیدریه است.
 حمدالله مستوفی در ضمن توصیف مسجد بزرگ گوید

این مسجد در چند دوره ساخته شده است. یکی از بزرگان نماز خانه آنرا ساخته و دیگری ایوان و دیگری شبستان آنرا بنا کرده است. این بنا مسلماً دیرزمانی معروف بمسجد شاه بوده اما امروز آنرا مسجد جامع میگویند و فی الحقیقه کار چندین دوره است. شبستان آن که بر روی یکی از بناهای قبل از اسلام نهاده شده از عهد سلجوقیان است و دهلیز آن از بناهای شاه عباس ثانی. گنبد آن که در سابق بشکل دستنبوی ترک دار بوده در زمان ناصرالدین شاه به امر سعد السلطنه حاکم قزوین مرمت و کاشی کاری شده است. محراب آن متعلق بزمان فتحعلیشاه است، قسمت های دیگر مسجد هم ترکیبی و الحاقی است، مدخل بزرگ سمت شمال که فعلاً مشرف بانهدام است از بناهای عهد مغول است که صفویه وقاجاریه آنرا کاشی کاری کرده اند. در زاویه جنوب شرقی شبستان کوچکی از دوره عباسیان باقی مانده است، در شرقی که بخیا بان بزرگ عالی قاپو باز میشود بامر شاه سلیمان بنا شده است، همچنین قسمتهای دیگر که در اوقات مختلف افزوده اند.

مجموع این بنای عظیم بسیار متناسب و زیبا یکی از مساجد جالب توجه ایران را نشان میدهد، لیکن باوجود مهارتیکه در الحاق و اتصال عناصر مختلفه آن بخرج داده اند این مسجد روی هم رفته نمونه هیچیک از ادوار معماری ایران

محسوب نتواند شد.

مرقد امامزاده حسین (شاهزاده حسین) زیارتگاه محترمی است گویند یکی از فرزندان امام رضا علیه السلام که در دو سالگی وفات یافته در آنجا مدفون است بنای آن در آغاز دوره صفویه بامر شاه اسمعیل صورت گرفته و در زمان ناصرالدین شاه مورد تغییراتی واقع گردیده است، بر روی بنای صفوی سر در جدیدی با ستونها و آئینه کاریها و نقاشیهائی ساخته اند که نمونه کامل سبک معماری قاجار است مادام ژان دیولافوا گوید هنگامی که در سال ۱۸۸۱ از قزوین میگذشتم ساختمان سر در مزبور تازه بیابان رسیده بود.

مدرسه حیدریه مشتمل است بر مسجد کوچکی که در اطراف آن بناهای بی اهمیتی بعداً ساخته و آنجا را مدرسه قرار داده اند تاریخ مسجد ظاهر آ اوایل عهد مغول یا اواخر دولت سلجوقی است، کچج بری مجلی دارد مخصوصاً محراب آب بسیار زیباست.

طهران

پایتخت ایران در زمان آبادانی ری نریه ای بیش نبود که بنا بر قول قزوینی خانه ها و مساکن آن بسوراح

موش شباهت داشت ، نخستین پادشاهی که در تزیین این مکان کوشید شاه طهماسب بود که حصارى متین بطول يك فرسخ در پیرامون آن بر آورده اما اعتبار و عظمت طبران از سال ۱۲۰۰ هجرى (۱۷۸۷ میلادى) حقیقه شروع گردید که چون آغا محمد خان قاجار میخواست از استرآباد مسکن طایفه دور نماید ضمناً در مجاورت ایلات ترك شمال ایران هم باشد آنجا را بیابختی برگزید . بنا بر این نباید انتظار داشت که بنائی قبل از این تاریخ در طهران دیده شود

در ری که چند کیلومتر از طهران فاصله دارد آثار قدیم بسیار است . این شهر خیلی قدیم در توریة را گز نامیده شده است . اسکندر کبیر که دریی داریوش میتاخت لشکریان خود را چند روزی در ری آسایش داد . سلوکوس نیکوتر در ری بناهای بزرگ بر آورد و آنجا را اروپوس نام نهاد . در عهد اشکانیان آنجا را ارشاکیا میگفتند و بنا بر روایت آتیه در قرن دوم میلادی معتبر ترین بلاد مملکت ماد بشمار میرفت ، در قرن نخستین اسلام آنجا را ری میگفتند و ترقی فوق العاده ای حاصل کرد چنانکه آنرا اولین شهر جهان و بازار عالم و اعجوبه زمان میخواندند . در دوره آل بویه و سلجوقیان مکرر بایخت ایران شد . حمله مغول در سال ۱۲۲۱

ری را بکلی ویران کرد . غازان خان در صدد تجدید عبارت ری بر آمد و مقداری از آن را نیز آباد ساخت اما اعتباری که همسایه ری یعنی شهر ورامین در آن ایام یافته بود کوشش این پادشاه را بیحاصل کرد چنانکه در عهد صفویه ذکرى از این شهر نمبرود و امروز جز آثار معدودی که در داخل حصار پهناور آن دیده میشود چیزی از ری موجود نیست . مبدأ آبادی شهر طبعاً حوالی چشمه پرآبی است که امروز چشمه علی نام دارد و در قرب آن سفالپائی پیدا شده است که با قدیمترین آثار تمدن شوش همعصر است . دکتر اسمیت از طرف دانشگاه فیلادلفی امریکا اخیراً در آنجا مشغول حفاری شده و بنای مهمی از عهد اشکانیان کشف کرده است .

از دوره ساسانیان که آثارشان در دشت ورامین و طهران بعد وفور دیده میشود اثری در شهر ری بنظر نیامده است مگر نقشی که در دامنه جنوبی تل سنگی که بنای حصار و قلعه ری بر آن استوار است کشف شده است . از این نقش امروز چیزی جز خطوط حواشی نمایان نیست و در میان آن برآمدگی نامنظمی نیز دیده میشود . در سال ۱۸۱۰ هوریه آنرا دیده و تشخیص داده است که سواری است در حال تاخت و تاز سریع با نیزه آخته که

بر روی سرش گونئی بزرگ و بر هر کتفی گونئی کوچک نصب است. فلاندرن سی سال بعد از این تاریخ مینویسد که چنین صورتی وجود داشته اما فتح‌لیشاه آن را محو و تصویر خود را در جای آن نقر نموده است و اظهار اسف میکند که این پادشاه با داشتن ذوق و عشق صنعتی حرمت آثار قدیمه را ملحوظ نداشته و جای دیگر را برای ساختن شمایل خود اختیار نکرده است. اکنون در محل مزبور صورت فتح‌لیشاه دیده میشود که سوار بر اسب، شیری را با نیزه هلاک میکند لکن تصویر مزبور بر خلاف آنچه فلاندرن نوشته در زیر نقش قدیم تراشیده شده و در جای آن واقع نگشته است.

عمده ترین آثار دوره اسلامی ری دیوارهای شهر است و کسیکه از بالای تپه های مرتفع نظر بیندازد در کمال خوبی دو حصار را که بنا بر روایت جعفر بن محمد الرازی بفرمان خلیفه المهدی ساخته شده است و هر دو باریک و قلعه تکیه دارند تشخیص تواند داد.

حصار داخلی در پیرامون محله محمدیه بوده که محل قصر حکومتی و مسجد بزرگی است که دکتر اشپیت کشف نموده است. حصار خارجی در اطراف شهر بوده و اکنون آثار برجهایی که در فاصله های معین ساخته شده و با ستیانهائی که برای حفظ دروازه ها و زوایای حصار بن آورده

بودند نمایان است با وجود این دیوار محله محمدیه کلاً رآ تغییر یافته و حصار بیرون شهر نیز ظاهراً در معرض تبدلات بسیار واقع شده است.

قلعه طبرک هم که مأخوذ از لفظ طبر بمعنی کوه است در دفعات عدیده تجدید عمارت یافته است مخصوصاً بامر خلیفه المهدی که در مدت توقف در ری آنجا را منزل قرار داد. در سال ۲۷۸ هجری (۸۹۱) رافع بن هرثمه نیز قلعه را مرمت کرد. پس از رفتن رافع مردم شهر آن قلعه را ویران کردند و چندی بعد باز آبادی از سر گرفت تا اینکه طغرل بن ارسلان بن طغرل سلجوقی آنرا بکلی منهدم کرد.

از سه برجیکه در نقشه کریرتر رسم شده و فلاندرن و کوست هم در سنه ۱۸۴۰ آنها را دیده اند برج سنگی بکلی از میان رفته و دیگری که فلاندرن آنرا برج یزید ضبط کرده است در زمان ناصرالدین شاه مرمت یافته است. این برج مزاری است که به پیچوجه تعلق یزید یا طغرل نامی ندارد و ظاهراً تاریخ آن در حدود اواخر قرن ششم هجری است. برج سوم که بر فراز کوه قلعه خانه نمایان است بتائی کوچک و هشت ترک و از هم گسیخته است. در عهد سلجوقیان از جمله مراکز دفاعیه شهر بشمار میآمده است.

در سمت مغرب اینکوه در محلی که قریب سی گز

از سطح دشت ارتفاع دارد در سال ۱۹۲۸ قسمت تحتانی برج ده ضلعی دیگری رایافته اند که در هر زاویه يك تکیه گاه خارجی داشته است. فاصله بین دو ضلع داخلی در این بنای عظیم ۱۲٫۵ متر بوده یعنی خیلی بیشتر از برجی که بنام مغول معروف است. در زیر برج دخمه های مسققی کشف کرده اند که در آن قریب ده تابوت پیچیده در پارچه موجود بوده است. این منسوجات زیبای سلجوقی قسمتی بکلی از میان رفته و قسمتی سالم بوده است و از آن توانسته اند قطعاتی باندازه يك کبوتر مربع بیرون آورند. هر قطعه از آن را در اروپا بقیمت هزار تا دو هزار لیره انگلیسی فروخته اند. بعضی از آنها را در لندن در ۱۹۳۱ به عرض نمایش گذاشتند. ممکن است برج مزبور مقبره طغرل بیک مؤسس سلسله سلجوقی باشد که در ۴۵۵ هجری (۱۰۶۳) در ری وفات یافت.

دوره مغول جز علائم تخریب چیزی در ری نگذاشت و در زمان صفویه بقایای ویرانه ها هم با خاک یکسان و عاقبت مکان بزرگترین شهر عالم شکارگاه خاص سلاطین قاجار شد. بفرمان فتحعلیشاه در ری دو نقش ساخته اند یکی تصویر سابق الذکر در دامنه طبرک، دیگر صورتی که در بالای چشمه علی واقم است و پادشاه را در میان منسوبان و ندیمان نشان میدهد، در صفحه مجاور نیز فتحعلیشاه بازی

شکاری در دست حجاری شده است. بعد از خرابی ری و رامین که تاههران ۶۰ کیلو متر فاصله دارد شهر معتبر این بلوک گردید. و رامین در زمان آل بویه قصبه بزرگی شبیه شهری بود و ناحیه فلاحتی عمده بشمار میآمد. در زمان مغول مرکز تومان ری یعنی کرسی تشکیلات اداری و مالی ایالت ری بود و در عهد تیموریان بانحطاط افتاد. در ۱۴۰۵ کلاویو مینویسد و رامین شهر بزرگی است که قسمت اعظمش خالی السکنه شده است.

در این زمان و رامین مجدداً یکی از مراکز مهمه زراعتی گردیده است

اکثر ابنیه و رامین متعلق بدوره مغول است. مقبره علاءالدین که برجی بزرگ ترک دار است و هنوز گنبد مخروطی شکل آن باقی است در حدود سال ۶۸۰ هجری (۱۲۸۱-۲) بنا شده است.

بنای امامزاده یحیی تاریخ ۷۰۷ هجری (۱۳۰۷-۸) را نشان میدهد.

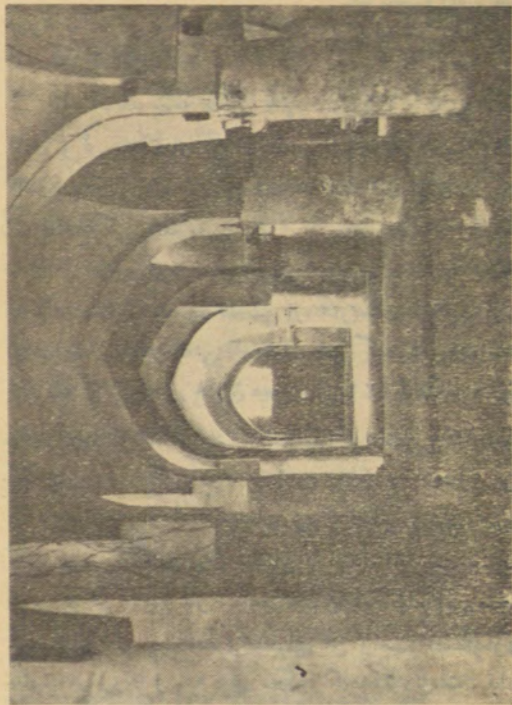
مسجد جمعه مهمترین و مشهورترین بنای و رامین است در ایام سلطنت سلطان اولجایتو خدا بنده شروع شد و در عهد فرزند و جانشین او ابوسعید بیایان رسید قسمتی

از آن در ۷۲۲ هجری (۱۳۲۲) و قسمتی در ۷۲۶ هجری (۱۳۲۵-۶) خاتمه یافت در سنه ۸۱۵ هجری (۱۴۱۲) در زمان شاهرخ ابن مسجد مرمت شده است همچنین در حوالی ورامین بنای قلعه مانندی موسوم بقلعه گبر وجود است که حصاری مستطیل با دیوارهای گلی دارد و برجهای آن ظاهراً مقارن حمله مغول ساخته شده است .

سمنان

در سابق جاده طهران بخراسان دماغه کوهستان را که در مشرق طهران بسمت جنوب پیش آمده دور میزد و از گردنه معروف بدروازه کاسپین گذشته بلازگرد و سمنان و غیره میرفت امروز جاده در چند کیلومتری طهران وارد نواحی کوهستانی شده از نزدیکی شهر كوچك دماوند گذشته بدون دیدن این شهر بفیروز کوه میرشد در آنجا از جانب یمن طریق مازندران پیچیده از گردنه نسبتاً صعبی بالا رفته و بتدریج فرود آمده بجاده قدیم سمنان متصل میشود .

این شهر كوچك ظاهراً خیلی قدیمی است لیکن در هیچ يك از کتب مورخین سلف نامی ندارد بالعکس



سمنان - یکی از شبستانهای مسجد جمعه

SEM NAN. L'une de ssalles de prière de la Masjid-e Djum'a.

مورخین اسلامی بمناسبت عبور سپاه از طرق خراسان مکرر
از سمنان نام برده اند .

مسجد جمعه سمنان بنائی بسیار زیبا و جالب توجه
است و غیر از منار آن که قدیمی است باقی قسمت ها
ظاهراً یادگار عهد سلطان شاهرخ باشد اما تاریخ مسجد
بهین سادگی نیست .

مناره آن که با مر شخصی ابو حرب بختیار بن محمد نام
ساخته شده جزء مسجد عظیمی از آثار سلجوقی بوده که از
جانب شمال مسجد فعلی تا میدان شهر گسترده بوده است
این بناه گویا در سال ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱) هنگام هجوم
مغول بسمنان منهدم شد و چند سال بعد مسجد جمعه کنونی
را در پهلوئی مکان آن مسجد قدیم ساخته و مناره سلجوقی
را جزء آن قرار دادند شبستان بزرگ فضائی وسیع و مربع
است در زیر گنبد این شبستان در ابتداء از سمت جنوب
غربی بجانب صحن باز میشده است در سه ضلع این صحن
شبستانهای طویل بنا شده و اطاقهای آن راصفوف متوازی
ستونهای بزرگ و پایه های محکم نگاهداشته است . قبله
مسجد نسبت بنقطه مغناطیسی شمال باندازه يك زاویه ۵۰
درجه انحراف دارد در ۷۵۰ هجری (۱۳۴۹) دو قریه
ويك قطعه زمین در کنار رودخانه بمساحت ۵۱۲ «نیزه»

وقف این مسجد شد .

در سال ۸۲۸ هجری (۱۴۲۴-۵) یکی از وزرا
شاهرخ موسوم به معزالدینا والدین ملک حسین در جلو
شبستان جبهه جنوب غربی صحن ایوان عظیمی که نام او
بر آن نوشته بنانهاد و چون در نتیجه فضای شبستان بزرگ
تاویک شده بود امر داد تا محراب را برداشته در جای آن
دری کشودند و دو در دیگر هم در طرفین آن باز نمودند
حواشی محراب سابق هنوز بیداست در شبستانهای دیگر هم
شش محراب مورب بنا نهاد و باین طریق انحراف قبله را
بمیزان ۱۸ درجه اصلاح کرد دالان درازی که شبستان
شمال شرقی صحن را بدو قسمت تقسیم میکند همچنین حیاط
كچوك مثن مستطیل جلو این دهلیز را تقریباً در
۲۵ سال قبل بنا گذاشته اند .

دامغان

اکثر محققین بر آنند که محل شهر قدیم هکاتم -
پلیس پایتخت عهده پارتها در جنوب دامغان کنونی بوده
است . هوتوم شیندار و ویلیام جاکسن قطعاً رای داده اند

که باید هگاتم پلیرس راهمان محل سابق کرسی ولایت قومس دانست که بقول آنها تقریباً در هشت مایلی جنوب شهر جدید دامغان واقع است لکن ۱۰ شصت دو سال تمام ۱۹۳۳-۱۹۳۱ در این نواحی کاوش کرده و در تپه حصار یک دخمه جالب توجهی از ازمینه ماقبل تاریخ و در جوار آن ویرانه عمارتی از ساسانیان کشف کرده و اثری از هگاتم پلیرس نیافته است پس مسئله هنوز لاینحل مانده است.

دامغان در دوره اسلامی تا زمان فتنه افغان یکی از بلاد معتبر شمال ایران بشمار میآید چند بنائی که از سابق مانده و نسبتاً خوب حفظ شده است. بعظمت گذشته دامغان شهادت میدهد. قدیمترین آنها که موسوم بتاری خانه (خانه خدا) است در اواسط قرن دوم هجری ساخته شده و فعلاً از لحاظ قدمت اولین بنای اسلامی ایران بشمار است. مسجد بزرگ ری که بامر خلیفه المهدی در (۱۶۹ - ۱۵۸) هجری (۷۸۵-۷۷۵) میلادی ساخته شده همچنین از آن قرن است لکن جز بنیان آن چیزی بدست نیامده است.

شالده تاری خانه همان طرح مساجد صدر اول است که بر حسب اتفاق تغییراتی در آن راه نیافته است. فقط در عهد سلاجقه مناره خشتی آن فرو ریخت و بنای آجری بجایش گذاشته شد. نقشه مسجد عبارت است از صحن مربعی که در چهار سمت آن ایوانهایی ساخته شده یکی از آنها که



دامغان - تاری خانه

DAMGHAN. Le Târî Khâné.

عریضترو مواجه مکه است شبستان است دهنه مرکزی بین ستونها عریضتر از سایر دهانه‌هاست .

اما اقتباس از عرب بهمین جا ختم شده است .
در شام و مصر و حجاز ستونهای مساجد اولیه حامل طاقهایی هستند که با جبهه بنا در سمت صحن بیک خط متوازی قرار دارند و باین ترتیب در شبستان چندین ردیف ستون متوازی با دیوار محراب پیدا شده است اما در تازی خانه ستونها حامل طاقهای ملایمی هستند که عمود بر جبهه صحن میباشند ، در واقع عیناً مثل ایوانهای عهد ساسانی ساخته شده است . طاقها هم سبک ساسانی و بصورت زنجیره بنا گشته و ستونها نظیر ستونهایی است که در عمارت مکتشفه اشیت دیده میشود و همان طور قطر مصالح بسیار ضخیم است (بی اندود ۱۶۰ گز) و همانطور در پایه ستونها متناوباً بایک ردیف آجر افقی و بیک ردیف آجر عمودی چیده شده است .
این بنای گرانبها که طرحش عربی و ساختمانش ایرانی است برای تاریخ معماری ایران فوق العاده مهم است خصوصاً از اینجهت که معلوم میشود خلفای عباسی آنگاه که بنا بر روایت مورخین فرمان دادند تا در همه بلاد ایران مسجد ساخته شود فقط طرح اجمالی آن را معین کردند و جزئیات معماری را بسلیقه استادان محلی واگذاشتند و نیز باید دانست که مقارن صدور این فرمان خلفا در ایران مساجد

دیگری هم ساخته میشد که بیشتر با ذوق ایرانی موافق و درست هر مسجدی مثل یکی از ایوانهای ساسانی بود و تدریجاً متفرعاتی بر آن الحاق شد تا بصورت مدرسه چهار ایوانی که از مخترعات ایرانیان قدیم است درآمد و بعدها مساجد چهار ایوان سلاجقه که مختص ایران است از روی آنها بنا نهاده شد .
مناره سلجوقی تازی خانه را همان بختیار بن محمد سابق الذکر ساخته است که در دامغان هم مقبره‌ای بر ای پدر خود محمد بن ابراهیم ملقب به پیر علمدار بنا کرده است و ظاهر مناره مسجد جمعه سمنان هم از اوست . این شخص گویا حکمران قومش بوده است مقبره پیر علمدار برجی مدور و کوتاه است که بنایش در سال ۴۱۷ هجری (۱۰۲۶) با تمام رسیده این تاریخ تقریباً سال اتمام مناره های تازی خانه و مسجد جمعه سمنان است .
در دامغان منار دیگری بلندتر از منار تازی خانه از عهد سلاجقه باقی است که کمتر از منارهای دیگر در ساختن آن تکلف بکار برده اند و ظاهراً قریب ۵۰ سال بعد از آنها ساخته شده است . مسجد جامعی که این منار بآن تعلق دارد نسبتاً جدید است .
در شمال غربی شهر مزار مقدس امام زاده جعفر است که نسب او بشش واسطه یعنی علیه السلام میرسد . این بقعه هم متعلق بدوره سلجوقیان است در صحن جلوان بنای کوچکی از عهد شاهرخ دیده میشود و در پشت آن در کنار جاده برج مدوری است معروف بقبر چهل دختران

که باهرامیر ابوشجاع اصفهانی در سنه ۴۴۶ هجری (۱۰۵۴) ساخته شده است.

بسطام

بنای این شهر منتسب بیسطام شاهزاده ساسانی است که والی خراسان و قومس و کرکان و طبرستان بود و ادعای سلطنت کرد و پس از ۶ سال پادشاهی (۵۹۰ - ۵۹۵) خلع شد. بسطام مسکن و معجزگاه و مدفن صوفی شهیر ابو یزید بسطامی است که در سال ۳۶۱ هجری (۸۷۴) وفات یافت. بعد دارای سکنه کثیر شد و تا قرن گذشته اعتبار خود را نگاهداشت و از آن تاریخ تجار تدریجاً آنجا را ترک کرده رحل اقامت در شاهرود افکندند که موقع بهتری دارد امروز شهر بسطام فقط قسمتی از ساحت وسیع حصار سابق خود را شاغل است بقیه مبدل بیابان گشته است اجانبو خدایبده که مرید شیخ شرف الدین از اعقاب بایزید بسطامی بود بناهای معتبر بان افزود ایوان بزرگ مدخل که در فاصله صحن عقب و صحن مسجد واقع است در سال ۷۱۳ هجری (۱۳۱۳) بدست یکنفر معمار دامغانی محمد بن حسین نام انجام یافت که نامش در مسجد جامع و در محراب مسجدی که مجاور بنای سلجوقی مزبور است دیده میشود.



بسطام - منار مرقد شیخ بایزید بسطامی

BASTAM. Minaret du Mazâr-e Shaikh Bâyezîd Bastâmî.

مسجد جامع که قدیمی دور از مرقد شیخ و در جانب جنوب شرقی آن واقع است نیز از بناهای العجائب است که برج بلند ترك داری تکیه دارد گویند این برج مدفن یکی از اطفال سلطان است و از حیث قدمت خیلی بیش از مسجد نیست .

خسروگرد

مناره معروف خسروگرد که یکی از زیبا ترین مناره های ایران است در میان سبزوار و خسروگرد ظاهراً در مکان شهر بیهق مرکز سابق آن ناحیه واقع گردیده است امروز منار مذکور بکلی تنهامانده حتی مسجدی هم که ملحق بآن بوده تماماً از بین رفته است در زمان ناصرالدین شاه برای تحکیم و حفظ بنا تکیه گاهی در قاعده آن ساخته اند که گوئی منار بر آن بنا گشته است . بعضی از کلمات کتیبه مدوری که حاکی از تاریخ بناست هنوز خوانده میشود اما خانیکف آن را در سال ۱۸۵۸ در وضع بهتری دیده است و گوید در این کتیبه نام بانی قید نشده فقط دعائی است که باین جمله ختم میشود بیابان رسید در سال ۵۰۵ هجری (۱۲ - ۱۱۱۱ میلادی) .

بنابر این منار خسروگرد در زمان سلطان محمد سلجوقی پسر ملکشاه هنگامیکه برادرش سنجر فرمانفرمای خراسان بوده ساخته شده است .

سبزوار

سبزوار پس از آنکه شهر عمده ولایت بیهق شد در حمله مغول بکلی ویران گشت و رفته رفته در عهد سلاطین محلی سرمداری رو با بادی نهاد و در یورش تیموری مجدداً خراب شد تا اینکه شهریاران نخستین صفوی باردیگر آنرا قرین عمران و اعتبار ساخته از بلاد مهمه خراسان کردند تنها بنائی که در میان جزر و مداین آبادی ها و ویرانی ها هنوز باقی است مناری است در سمت شمال شهر نزدیک مسجد جدید دارای کتیبه ای که بکلی ضایع و لایقراً شده است لیکن میتوان حدسی قریب بیقین زده گفت که در حدود سال ۶۰۰ هجری (۴-۱۲۰۳) ساخته شده است

نیشابور

نیشابور یکی از معروفترین و قدیمترین بلاد این

قسمت آسیا بشمار است و مکرر بامر شهریاران ساسانی و امراء عرب و محمود غزنوی و سلاجقه بنا و تجدید بنا شده است از زلزله های سخت منهدم و از تطاول مهاجمین ویران گشته است امروز در محل باعظمت باستانی آن جز قصبه ای باقی نیست شهری که لقب ایرانشهر داشت و عجایب آنرا دوازده دوازده بشمار می آوردند مثل دوازده معدن فیروزه و مس و مسر ۰۰۰۰ دوازده رود که از کوهسار فر و میریزد دوازده بار صد مدرسه (۱۲۰۰) دوازده بار صد قریه ۱۲ هزار قنات که از دوازده هزار چشمه مدد میگرفت امروز صحرای عربیانی بیش نیست که مسافرین در آن فقط چند تل و چند قبر از مشاهیر نیشابوری مثل فریدالدین عطار امامزاده محروق و عمر خیام می بینند و مصداق این بیت حکیم نیشابوری شده است .
آن قصر که بهرام در اوجام گرفت

قدمگاه

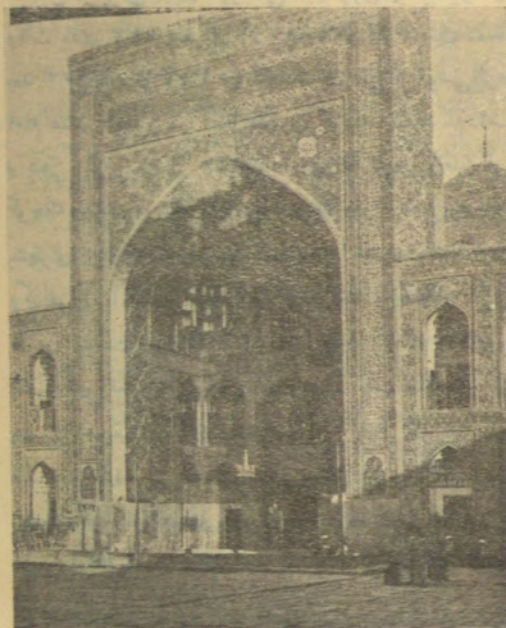
قدمگاه مزارای است متعلق بدوره صفویه که در نزدیک چشمه ساری و در میان درختان دلپذیری واقع است

مشهد

مشهد کرسی ایالت خراسان و معتبرترین زیارتگاه

شیعیان در ایران است . در سالی که هارون الرشید در مشهد وفات یافت ۱۹۳ هجری (۸۰۹ میلادی) و همچنین ده سال بعد ۲۰۴ هجری (۸۱۸) که حضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعیان در آنجا مدفون گردید سناباد نام داشت و دهی بیش نبود از متعلقات طوس اما بهرور زمان قریه کوچک سناباد که مدفن امامی واجب الاحترام شده بود تبدیل بشهری بزرگ و موسوم بشهد یا مشهد رضا گردید و گاهی آنرا مشهد مقدس نیز میخوانند و بعد از خرابی طوس بدست میرانشاه ۷۹۱ هجری (۱۳۸۹ میلادی) مشهد شهر معتبر آن نواحی شد و بهمین علت هنگام شورشها و هرج و مرجهایی که ایالت خراسان را یامال حوادث ناگوار میساخت مشهد نیز لطمات بسیار دید . با وجود این حرم رضوی گویا از تطاول مصون مانده است در عمارت آن نقایس صنعتی بسیار ذیقیمت و کتابخانه گرانبهارتری مخزون است .

در باب مشهد اهم رضاع روایاتی هست منجمله گویند اسکندر کبیر در خواب دید که آن مکان مدفون یکی از معصومین خواهد شد و فرمان داد تا در پیرامون آن دیواری برآوردند بنا بر قول ابن حوقل از نیمه دوم قرن ده



مشهد - ایوان طلای آستانه قدس رضوی

MESHED, Sanctuaire de l'Imâm Rézâ. L'Iwân d'or.

میلادی در اطراف مرقد مطهر دیوار محکمی دیده میشده است محمود غزنوی بنا را بزرگتر کرده حصار دیگری بر آورد در ۵۱۴ هجری (۱۱۱۸) بفرمان سلطان سنجر مرقد مبارک را مرمت کردند همچنین در سنه ۶۱۲ هجری (۱۲۱۵) نیز تعمیر یافت و بامر سلطان الجایتو خدا بنده نیز ترمیم شد لکن محتمل است که غیر از حرم که از بناهای اوایل قرن دوازدهم است. از سایر ابنیه سابق الذکر جز قطعات کم اهمیتی چیزی باقی نمانده باشد. حرم در حال حاضر حاکی از ترقی معماری ایران است بطرزیکه از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم میلادی متداول بوده است ظاهراً شاهرخ پسر تیمور و سلاطین صفوی خاصه شاه طهماسب اول و شاه عباس اول بیش از دیگران در توسعه بنا و تزئین بقعه و تقدیم هدایا کوشیده اند. زن شاهرخ موسوم به گوهر شاد مسجدی را که بنام او مشهور است و بهترین بنای مشهد و یکی از زیباترین ابنیه ایران بشمار میاید ساخت عمارت دارالسیاده و دالان با شکوهی که در جانب غربی حرم است و همچنین بنای مجاور آن که موسوم بدارالحفاظ است از بناهای گوهر شاد آغااست.

غیر از مؤسسات کثیره آستانه که از متعلقات حرم رضوی است در اطراف شهر مشهد هم مدارس و مساجد

و مقابر بسیار موجود است که عمده ترین آنها ذیلا مذکور میشود:

مرقد خواجه ربیع معلم امام رضا ع در چهار کیلو متری شمال شهر واقع است این بقعه را ایام شاه عباس در محل مرقد قدیم ساخته اند و در سنه ۱۰۴۱ هجری (۱۶۲۱-۲) انجام یافته است.

تاریخ کتیبه منقوش داخل بقعه که از آثار خطاط معروف غایر ضای عباسی است سال ۱۰۴۶ هجری (۱۶۱۷) را نشان میدهد.

مسجد شاه در بازار کهنه وسط شهر واقع و کار یکتفر معمار موسوم با حمد بن شمس الدین تبریزی است در ماه رجب ۸۵۵ هجری (۱۴۵۱) پایان رسیده است.

مصلي بنای باشکوهی است که در عهد سلطنت شاه سلیمان در ۱۰۲۸ هجری (۱۶۷۷) بنا بر وصیت ابوصالح صدر الدین نامی ساخته شده و در خارج شهر است قریب یک کیلو متر تا دروازه پائین فاصله دارد.

مدرسه میرزا جعفر در سال ۱۰۵۹ هجری (۱۶۵۰) با امر یکنفر ایرانی میرزا جعفر نام که در هندوستان مکنت فراوان بدست آورده بود بنامش این بنا را بعد از مشهد رضوی و منجد گوهر شاد زیبا ترین ابنیه مشهد میدانند

طوس

طوس در زمان سابق نام یکی از ولایات خراسان بود که دو شهر معتبر داشت یکی طبران که تدریجاً وسعت فوق العاده یافته و شهر طوس نام یافت و لفظ طبران برای یکی از محلات آن باقی ماند. این شهر در ۷۹۱ هجری (۱۲۸۹) ویران شد. دیگر نوکان که نزدیک قریه سناباد بود رفته رفته مبدل بشهر مشهد گردید و نوکان را فرو گرفت چنانکه در حدود سال ۱۳۳۰ میلادی دیگر نامی از نوکان مذکور نشده است.

طوس در ۲۵ کیلومتری شمال مشهد واقع و بقیه حصار قدیم آن که ۱۰۶ برج و ننه دروازه داشته هنوز نمایان است. بنای با عظمتی که نماینده مکان دفن مصنف شاهنامه است در قرب یکی از این دروازه ها موسوم برزان نزدیک دیوار شمال شرقی در میان حصار شهر ساخته شده است تا حدود سال ۱۸۴۰ در این محل آثار مرقد فردوسی پیدا بود. نظامی عروضی که در سنه ۵۱۰ هجری (۱۱۱۶) بزیارت قبر فردوسی رفته میگوید: «درون دروازه باغی بود ملک فردوسی او را در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست» دولت شاه در ۸۹۳ هجری (۱۳۸۷) گوید:

« قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عبا-یه و البوم
مرقد شریف او معتین است و زوار را بدان مرقد التجاست »
قاضی نورالله در آخر قرن نهم هجری (چهاردهم میلادی)
گوید که شخصاً زیارت قبر فردوسی رفته و محل آن کاملاً
مشخص و آشکار است .

در ۱۸۲۲ بتا بر قول فریزر در آنجا بنای کوچکی
با گنبد کاشی کاری موجود بوده چندی بعد در ۱۸۲۳ که
این بنا خراب شد آصف الدوله والی خراسان امر داد مصالح
آنها برداشته قبر را با آجر پوشانیده و دیوار کلی در اطراف
آن سازند .

اما در سال ۱۸۵۸ خانیکف گوید « بقعه کوچکی
که در زمان فریزر علامت قبر فردوسی بود حال از میان رفته
و شاعر بزرگ در گندم زاری آرمیده است »

در میان حصار طوس آثار بنائی موسوم به گنبد
هارونیه دیده میشود . این گنبد ظاهراً سر مشق ساختمان
مقبره سلطان الجایتو در سلطانیه شده است و گویا در اواخر
عهد سلاجقه بدست معماری ساخته شده است که مرقد سلطان
سنجر را در مرو دیده و سبک آنها پیروی کرده است .

فهرست اماکن

۱	قصر شیرین
۳	سرریل زهاب
۴	طاق گرا
۵	کرمانشاه
۶	طاق بستان
۸	یستون
۹	صحنه
۱۰	کنگاور
۱۲	مهدان
۱۷	قزوین
۲۱	طهران
۲۲	ری
۲۳	ورامین
۲۸	سمنان
۴۱	دامغان
۳۶	بسطام
۳۸	خسر و گرد
۳۹	سبزوار
۴۹	نیشابور
۴۰	قدمگاه
۴۰	مشهد
۴۶	طوس



Itinéraire
No 1.

MINISTÈRE DE L'INSTRUCTION
PUBLIQUE

DE KASR-E SHIRIN A MESHHEH ET A TUS

Les sites et les monuments historiques
reueués en cours de route



Publications du Service archéologique
de la Perse

TÉHÉRAH

Septembre 1934

AVANT-PROPOS.

Il y a dix ans, les routes de la Perse étaient encore...naturelles. C'est dire que le rapport du nombre des points d'intérêt à celui des journées de voyage était peu favorable au tourisme.

Aujourd'hui, par la volonté de S.M. Rézâ Shâh Pahlawî, elles forment déjà un vaste réseau carrossable. Téhérân-Isfahân n'est plus que l'affaire d'une dizaine d'heures d'automobile. La Mer caspienne n'est plus qu'à sept heures de la capitale. Et les visiteurs commencent d'apparaître. Mais combien d'entre eux, venant de l'Irâk, ont manqué Tâk - é Bostân, manqué

Bîsutûn, manqué Kengâwar et n'ont rien reconnu de l'ancienne Ecbatane! Car on ne voit que ce que l'on cherche. C'est à leur intention que le Ministère de l'Instruction publique de la Perse a entrepris de publier une série d'"Itinéraires", dont voici le premier.

Ces Itinéraires ne sont pas des Guides, en ce sens qu'ils ne prendront pas le voyageur par la main pour le conduire à l'hôtel, au bureau de poste, là où l'on délivre des permis de ceci et des permis de cela, ou même le long des routes. Ils supposent résolues les petites difficultés de la vie errante.

Ils ne décriront pas davantage les monuments devant lesquels ils s'arrêteront, parceque des descriptions complètes seraient trop encombrantes et qu'un monument un peu décrit est, à leur avis, quelque chose de semblable à une statue qui serait un peu équestre. Ça n'existe pas.

Ils diront seulement, le plus brièvement possible, qu'en tel point de la route se trouve tel site ou tel monument célè-

bre ou digne de l'être, quels problèmes d'art ou d'histoire son étude a soulevés, où en est la question et quelle hypothèse semble le plus vraisemblable. Ou encore, lorsque cela sera nécessaire à l'intelligence du sujet, ce qu'il y avait en tel endroit où l'on ne voit plus rien. Puis quelques noms et quelques dates.

Le Service archéologique de la Perse.



ITINÉRAIRE

	Kms
..... Khosrowī (frontière irakienne)	0
..... Kasr-e Shīrīn (altitude: 480m.)	
..... Kermānshāh (1480 m.)	204
..... Col d'Asadābād (2340 m.)	
..... Hamadhān (1920 m.)	189
..... Sultānbulāk (2180 m.)	
..... Kazwīn (1320 m.)	233
..... Téhérān (1132 m.)	145
	771 Kms.
..... Firūzkūh (1433 m.)	140
..... Semnān (1106 m.)	83
..... Damghān (1150 m.)	113
..... Shāhrūd (1385 m.)	67
..... Sebzewār (941 m.)	272
..... Nishāpūr (1222 m.)	106
..... Kādām Gāh (1310 m.)	
..... Meshhed (1010 m.)	116
	897 Kms.
..... Tūs	25

Total: 1693 Kilomètres

LES SITES ET LES MONUMENTS HISTORIQUES.

Kasr-e Shîrîn.

Le vaste ensemble de ruines qui porte le nom de Shîrîn, la Douce, la bien aimée du Sâsânide Khosraw II Parwîz, se trouve auprès de la ville moderne, au bord de la route qui fut de tout temps et est encore la principale voie d'accès de la plaine mésopotamienne aux hauts plateaux de l'Irân. Il y avait là, autrefois, autour des palais que représente ce chaos brûlé de pierraille et de murailles décrépites, un immense parc de 120 hectares de superficie, des jardins magnifiques, des pavillons de repos, des bassins d'eau vive, des ménageries, des réserves où, selon les écrivains arabes et persans, les animaux les plus rares vivaient en liberté. L'eau de la rivière Hulwân y était amenée en abondance et distribuée par un aqueduc qui

était le mur d'enceinte lui-même. Le palais d'habitation de Khosraw, que l'on appelle encore aujourd'hui "Amarat-e Khosraw", s'élevait au centre de ce "Firdaws" célèbre. C'était une énorme construction orientée de l'est à l'ouest et dont on retrouve les dispositions générales, les salles voûtées, les puissantes colonnades précédées d'une longue terrasse surélevée. Un édifice plus petit, situé à l'ouest, "dans l'angle méridional du parc", et dont la salle principale est la ruine la plus saillante de l'endroit, était peut-être le palais des audiences royales.

Hors de l'enceinte une sorte de forteresse rectangulaire, flanquée de tours rondes et ceinte d'un fossé, servait de caserne à la garde du roi.

Tout cela, "l'une des merveilles du monde", dit Yâkût, ne dura guère. Une dizaine d'années après la mort de Khosraw II les Sâsânides disparaissaient dans la tourmente musulmane et ensuite il semble bien que les palais de Kasr-e Shîrîn n'aient plus été habités. Mal construits,

hâtivement, par suite de l'impatience du souverain, ils tombèrent rapidement en ruine.

D'autres restes importants de constructions du même temps se trouvent, vers le nord, à quelque distance du château de Shîrîn. Les Kurdes de la région les appellent Hawsh-kurî, "la maison des poulains", parce qu'ils prétendent y reconnaître les écuries de Khosraw, mais il s'agit bien d'un palais, résidence royale ou seigneuriale, ayant jardins, bâtiments secondaires et dépendances diverses.

Sarpul-e Zohâb.

Le village de Sarpul-e Zohâb, "la tête de pont de Zohâb", occupe l'emplacement de l'ancienne Khalmanu des Assyriens, la Hulwân des Arabes. Un pont traverse la rivière Alwan, ou Hulwân, en cet endroit qui appartient au district de Zohâb, d'où son nom. Quant à la vieille cité de Zohâb, elle se trouve à quatre heures de marche, vers le nord.

Les deux rives de l'Alwan-rûd, la rive gauche plus que l'autre, sont couvertes de buttes importantes qui dissimulent à peine les restes de monuments sâsânides sous lesquels on retrouverait sans doute les vestiges de civilisations plus anciennes. Le site de Sarpul commande en effet l'entrée du corridor conduisant au fameux col de Pâ-Tâk et fut habité en des temps fort reculés, ainsi qu'en témoignent un certain nombre de stèles sculptées sur les rochers voisins. L'une d'elles est parthe, au nom d'Arda-wân. Deux autres datent de 2800 ans avant notre ère et l'une de celles-ci, particulièrement intéressante, représente "le roi sémite Anu Banini, le pied gauche posé sur le corps d'un captif renversé, recevant de la déesse Innina deux prisonniers dont le premier est enchaîné par le nez. Au dessous sont représentés six autres prisonniers, dont un roi" Cette stèle, visible de la route, se trouve à une trentaine de mètres au dessus du niveau de la plaine, sur le rocher de Hezâr Dje-

rîb, à l'endroit où il s'abaisse pour laisser passer l'Alwan-rûd.

Tâk-e Gerrâ.

Peu après Sarpul-e Zohâb la route s'engage dans la dure montée que l'on désigne souvent sous le nom de "Porte du Zagros", et passe au col de Pâ-Tâk. Elle emprunte, le plus souvent, le tracé de la voie antique et rencontre en chemin un petit monument de l'époque arsacide, le Tâk-e Gerrâ, sorte de grotte voûtée en berceau continu, en "tunnel", mais construite en pierres de gros appareil et non creusée dans la montagne. Aucune indication d'aucune sorte, ni dans ses dispositions, ni dans les textes anciens, ne permet d'imaginer sa destination. Diverses propositions ont été faites : chapelle dédicatoire annonçant l'achèvement de la chaussée (Huart), lieu de repos royal (Flandin), et d'autres, mais il semble préférable de lier la construction de cet édifice parthe au fait qu'en ce point de la grande

route passait la frontière de la province parthe de "Média".

Kermâns'hâh.

Kermâns'hâh, chef-lieu d'une belle province riche en souvenirs d'un prestigieux passé, ne saurait présenter à ses visiteurs ni un monument historique, ni même un monument.

Elle fut fondée à l'époque sâsânide, mais au temps du roi Kawâdh I (488-531) et ne fut vraisemblablement qu'un faubourg tardif de la vaste agglomération, beaucoup plus ancienne, qui portait le nom de Kambadéné et s'étendait dans la plaine jusqu'au bas de la montagne où se creusent les grottes de Tâk-e Bostân.

Après la conquête arabe elle devint la capitale du district donné en apanage aux troupes de Basra, Mâh - al Basra, mais sa voisine, Dînawar, capitale du Mâh-al Kûfa, était considérablement plus importante qu'elle.

Le Khalife Hârûn al-Rashîd y résida

souvent, mais c'est à Kazwîn qu'il fit édifier des monuments. Par contre le Bûyide Adud al-Dawla y construisit un palais, mais ce palais a disparu.

La chronique kurde de Sharaf al-Dîn ne la mentionne même pas.

A l'époque mongole elle n'était plus qu'un village.

Cependant, au commencement du siècle dernier, Kermânshâh devint brusquement l'une des premières cités de la Perse, capitale du Kurdistân dont le prince Muhammad Ali Mirzâ, fils de Fath-Ali Shâh, avait fait un véritable royaume. Des officiers de toutes nations, parmi lesquels H. C. Rawlinson, l'un des hommes qui ont le plus étudié et le mieux connu la géographie et l'histoire de cette contrée, vivaient alors à Kermânshâh et y fondaient des arsenaux et des fabriques d'armes. Les arsenaux aussi ont disparu.

Aujourd'hui Kermânshâh, étape principale de la route Baghdâd-Hamadhân, semble une ville de garages et n'en est pas devenue plus belle pour autant.

Mais à quatre kilomètres de là, de l'autre côté, de la plaine, subsiste, d'anciennes installations royales, un remarquable ensemble de grottes, de bas-reliefs et d'éléments d'architecture généralement connu sous le nom de Tâk-e Bostân, "la voûte du jardin", ou de Tâk-e Bastâm, ou Vas-tâm.

Les célèbres grottes devaient apparaître autrefois telles, ou à peu près telles, que nous les voyons encore mais accompagnées de bâtiments divers dont on a retrouvé quatre magnifiques chapiteaux de colonnes, deux sur place et les deux autres dans le village voisin de Bîsutûn. En avant de cet ensemble somptueux s'étendaient de vastes jardins ornés d'allées d'eau courante et de bassins alimentés par la source abondante qui s'élançait de la roche, au pied de la montagne, et dont la présence en cet endroit fut en quelque sorte la raison d'être et l'origine de tous les aménagements ultérieurs.

De cet autre "firdaws" il ne reste que

les deux grottes et leurs sculptures, un bas-relief extérieur, quatre chapiteaux de colonnes et une statue en ronde bosse fort endommagée. La résidence royale a fait place à une installation d'ordre utilitaire. Les réservoirs qui se trouvent actuellement devant les grottes ont été construits il y a une quarantaine d'années pour retenir les eaux destinées à l'irrigation de la plaine pendant la saison sèche.

Le bas-relief extérieur a été exécuté à l'époque d'Ardashîr II (379-383).

La plus petite des deux grottes contient des bas-reliefs contemporains de Shâpûr II (310-379) et de Shâpûr III (383-388).

L'autre grotte, du moins les sculptures qui la décorent sauf un bas-relief coloré qui représente Fath-Alî Shâh, date du règne de Khosraw II Parwîz (590-627).

Les chapiteaux sont du même temps.

Bisutûn.

Passé Tâk-e Bostân, la route longue,

pendant une vingtaine de kilomètres, les hauteurs qui bordent au nord la plaine de Kermâshâh, puis pénètre dans la vallée du Gâmâs-Ab et passe au pied d'un immense rocher qui s'élève verticalement à 450 mètres au dessus d'elle. Ici encore d'abondantes sources jaillissent à la base de la montagne, auprès d'antiquités célèbres.

Le nom du rocher est Bîsutûn, déformation dernière, après Bihistûn, Bahistûn Baghistân, du vieux-perse Bâgâstâna, "l'endroit des dieux". C'est dans ce lieu sacré, très haut, dans une crevasse, que Darius I fit sculpter l'imposant bas-relief qui perpétue le souvenir de sa victoire sur les "rois imposteurs" et graver l'inscription trilingue (babylonien, élamite, vieux-perse) qui donna à Sir Henry Rawlinson la clef de l'écriture cunéiforme.

Au dessous, presque au niveau de la route, un autre bas-relief, en partie détruit par une niche moderne, rappelle les succès guerriers de l'Arsacide Gotarzès. On en distingue encore un cavalier cou-

ronné par une victoire ailée.

Quelques restes de l'ancienne Baghistân subsistent dans la vallée, sur les deux rives de la rivière, et plus loin, à 2 kilomètres en amont de Bîsutûn, un tell, Takht-e Shîrîn, couvre les restes d'un palais sans doute sâsânide.

Sahna.

Il y a dans la montagne, près de Sahna, un tombeau mède que l'on ne mentionne ici que pour mémoire car il est invisible de la route et difficilement accessible.

Il est creusé à flanc de rocher, au dessus d'une paroi lisse et verticale de 25 à 30 mètres de hauteur. La partie antérieure est une sorte de niche rectangulaire pourvue, comme la tombe analogue de Sarpul-e Zohâb, de deux colonnes réservées dans le roc, "formant portique", mais dont il ne subsiste que les bases. L'intérieur est divisé en deux étages. Le premier comporte, de chaque côté de l'entrée, une

cuve de 2m, 10 de longueur sur 0m, 85 de largeur et une large ouverture donnant accès à un second caveau, plus vaste que le premier.

Kengâwar.

Kengâwar, ou plus exactement Kinkiwâr, la Concobar des auteurs de basse latinité, est en partie bâtie dans les ruines, encore apparentes, d'un temple dédié à la déesse Anahita, cette "Dukhtar" qui a joué dans la religion officielle de l'ancien Irân le rôle d'une sorte d'Aphrodite et dont le souvenir a survécu en Perse dans nombre de Kûh-e Dukhtar, Kal'a-e Dukhtar, Pul-e Dukhtar, Sang-e Dukhtar, etc...

Ce vaste édifice, construit à l'époque arsacide, se composait d'un sanctuaire central et d'un péribole de style grec abâtardi dont Coste et Flandin, il y a moins d'un siècle, ont encore pu retrouver les éléments essentiels et relever le plan. Il occupait le sommet d'un monticule

au bas duquel passe la route des caravanes et devint, à l'époque de la conquête musulmane, un repaire de brigands connu des Arabes sous le nom de Kasr al-Lusûs, "le château des voleurs".

La presque totalité de sa surface est aujourd'hui couverte de maisons et de rues. Le plateau sur laquelle il se dressait sert de socle à tout un quartier de la ville, mais c'est dans l'angle nord-ouest, auprès d'une petite mosquée, que se trouvent les parties les moins ruinées du monument. On y reconnaît que le soubassement du péribole était construit en belles assises de marbre blanc. Des tronçons de colonnes, également en marbre, sont encore en place, enchassés dans les murs de maisons auxquelles ils servent de support.

A terre gisent des chapiteaux, des bases et des fûts de colonnes, les pierres d'appareil, moins gigantesques, ayant été généralement divisées et réduites à l'état de moellons utilisés dans les constructions modernes.

Hamadhân.

Hamadhân, selon Hérodote, fut fondée par Déjocès, le premier roi des Mèdes : "Les Mèdes, dociles aux ordres du nouveau roi, bâtirent cette ville immense et bien fortifiée que l'on nomme Agbatana. Ses enceintes sont concentriques et construites de telle sorte que chacune d'elles ne dépasse l'enceinte inférieure que de la hauteur de ses créneaux. L'assiette du lieu, qui s'élève en colline, facilita cet arrangement. Il y avait en tout sept enceintes et dans la dernière se trouvaient le palais et le trésor du roi. Le pourtour de la plus grande égale à peu près celui de la ville d'Athènes. Les créneaux de la première sont teints en blanc, ceux de la seconde en noir, ceux de la troisième en pourpre, ceux de la quatrième en bleu, ceux de la cinquième sont d'un rouge orange et ceux des deux dernières sont, les uns argentés, les autres dorés."

Hérodote ne parle ainsi que par ouï-dire mais la tradition qu'il rapporte peut être considérée comme basée sur des

données exactes. Le palais d'Ecbatane était en effet célèbre dans l'antiquité et il survécut fort longtemps à la chute de la dynastie mède. Il servit de résidence d'été aux rois achéménides et plus tard, bien qu'il ait souffert des déprédations successives d'Alexandre et des Séleucides, il put encore être décrit de visu par Polybe. Cependant Hamadhân ne fut certainement pas fondée par le premier roi mède puisqu'elle est mentionnée dans l'inscription de Téglath-Phalasar I sous le nom d'Amadana, mais Déjocès peut lui avoir donné un nouveau lustre en en faisant le siège de son gouvernement.

Du palais aux sept enceintes il ne reste rien d'apparent et la question se pose encore de savoir où, sous quelle partie de la ville moderne ou de sa banlieue, peut bien se cacher Agbatana. Les imaginations ont travaillé. Henry Rawlinson propose même de la chercher dans l'ancienne Médie atropatène, au lieu dit Takht-e Sulaimân. Aucune hypothèse ne s'est vérifiée. Des fouilles exécutées

en plusieurs points de Hamadhân n'ont donné aucun résultat.

Cependant au bas d'un vaste tumulus couvert de maisons modernes, près de l'endroit où a été découvert en 1928, dans des substructions antiques, un document de fondation au nom de Darius, fils de Vishtaspa, "se trouve un nombre considérable de bases de colonnes différentes de grosseur et d'aspect. L'une d'elles porte une inscription d'Artaxerxès II". Il y avait donc là d'importantes constructions achéménides, sans doute celles dont l'auteur de Djihân-numâ vit encore debout les hautes colonnes. Le fait "qu'elles s'élevaient sur des monticules de décombres de plusieurs mètres de hauteur qui reposaient sur d'autres décombres antérieurs" prouve en outre que cette partie de la ville est fort ancienne et semble confirmer la tradition persane selon laquelle Darius aurait fait rebâtir la ville qui, depuis l'époque de Bukht Nasr, était demeurée ruinée.

Darius aurait donc trouvé Ecbatane

ruinée, sauf le château mède puisqu'il existait encore à l'époque parthe. Sur ces ruines il aurait construit une nouvelle ville. Si l'on pense qu'il dut constituer le quartier royal de ses propres constructions et du palais subsistant, où la tradition dit que les trésors du royaume étaient gardés, il semble qu'il serait logique de chercher les ruines du palais de Déjocès auprès des ruines des bâtiments achéménides, c'est à dire dans le tumulus voisin des bases de colonnes, dans le quartier de la ville qui porte le nom prometteur de Sar Kal'a, "le château principal".

Hamadhân, qui était devenue la ville d'été des rois arsacides après qu'ils avaient fait de Ctésiphon leur résidence principale, fut aussi celle de Sâsânides, puis, après la bataille de Nehâwend, en l'année 23 de l'Hégire (644), tomba aux mains des musulmans.

Elle continua d'être la capitale d'une province, parfois de la Perse presque entière, et, comme telle, fut tantôt glorieuse,

riche et prospère, tantôt misérable, pillée, saccagée, ensanglantée, notamment par les Dailémites, en 319 H (931), et par les Mongols, en 617 H (1220).

Aujourd'hui, paisible et boutiquière, elle attend qu'un Institut archéologique puissamment riche l'exproprie d'un bout à l'autre.

Les plus anciens restes du passé visibles à Hamadhân sont deux inscriptions achéménides taillées, à quelques kilomètres de la ville, dans un rocher d'une gorge sauvage qui fut sans doute autrefois un chemin fréquenté. L'une est de Darius I, l'autre de Xerxès I. On les appelle Gandj-Nâma, "désignation (de l'emplacement) du trésor". Elles étaient défendues par des volets de métal dont on voit encore les trous de scellement.

Un autre monument de l'antiquité est le colossal lion de pierre dont une porte de la ville, Bâb al-Asad, "la porte du lion", fut ornée à l'époque parthe. En 319 H., la Bâb al-Asad fut détruite par le Dailémite Merdawidj et le lion fut ren-

versé. Il git encore sur le côté, à l'endroit où il est tombé, à un kilomètre environ au nord-ouest de la ville. Il passait autrefois pour être un talisman contre le froid et la famine dû aux enchantements du magicien Bélinas (Apollonius de Thyane). Des superstitions légendaires s'y rattachent encore.

Le mausolée d'Esther et de Mardochée, que l'on s'attend à découvrir véruite et un peu étrange, ne diffère en rien d'un tombeau musulman et ne semble pas compter plus de quelques siècles d'existence. Il a pu, il est vrai, être modifié lors d'une réparation moderne, il a pu aussi avoir été reconstruit sur les fondements d'un édifice antérieur ou même avoir été construit, à une époque quelconque, sur des tombes anciennes. Cependant il est peu probable que la reine de Suse et son oncle Mardochée aient été enterrés à Hamadhân ou que leurs restes y aient été apportés. La construction originale fut plutôt édiflée, il semble qu'il y ait 1100 ans environ, par

des Juifs de la région en témoignage de leur fidélité au souvenir des deux héros de leur race et ne devint que plus tard, par suite d'une lente déformation de la tradition, leur tombeau même. Mazâr-é Sharif, en Afghânistân, possède pour la même raison le tombeau de l'Imâm Ali.

Le seul monument musulman de la ville qui présente un intérêt artistique est une petite mosquée connue sous le nom de Gumbad-e Alawîân. Elle possède des stucs élégants et date du VIII^{ème} siècle de l'Hégire (XIV^{ème}).

Deux célèbres contemporains de Firdawsî ont leurs tombeaux à Hamadhân, Abû Ali ibn Sinâ (Avicenne), al-Shaikh al-Ra'îs, "le prince de toutes les sciences", dont les écrits influencèrent considérablement la pensée européenne à laquelle ils transmirent les doctrines d'Aristote, et Bâbâ Tahîr, derwîsh poète, dont un certain nombre de quatrains, d'un charme printannier et paysan, nous sont parvenus. Mais la pauvre construction où repose Avicenne et la cabane de terre qui

couvre la tombe du poète ne méritent d'être mentionnées qu'à titre de souvenir.

Kazwîn.

De Hamadhân à Kazwîn la route descend, traverse, vers le milieu du parcours, un massif montagneux très pittoresque et se dirige ensuite droit vers les célèbres vignobles au dessus desquels apparaissent les coupes de Kazwîn. Cette ville, située au carrefour des routes qui conduisent vers Hamadhân et la Mésopotamie, vers Tabriz et le Caucase, vers Resht et la Mer caspienne, vers le Mâzendarân par les défilés de l'Alburz et vers Téhérân, Meshhed etc., eut toujours une certaine importance commerciale et stratégique.

Elle fut fondée par Shâpûr I et nommée par lui Shâd Shâpûr. Elle devint une place forte opposée aux incursions incessantes des montagnards du Daïlem, puis, à l'époque musulmane, fut le point de départ des expéditions chargées de

convertir à l'Islâm ces mêmes Dailémites. Muhammad, fils d'al-Hadjdjadj, y bâtit une mosquée cathédrale. Le Khalife Mûsâ al-Hâdi construisit une nouvelle ville, Madînat Mûsâ, à côté de l'ancienne. Mubârak al-Turkî y fit élever une forteresse appelée Mubârakîya. Hârûn al-Rashîd commença la reconstruction de ses remparts qui fut achevée par Sadr al-Dîn al-Marâghî, ministre du Sultân Arslan. Ruinée par l'invasion mongole, au commencement du VII^{ème} siècle de l'Héjire (XIII^{ème}), Kazwîn fut la capitale des Safawides depuis le règne de Shâh Isma'il jusqu'à celui de Shâh Abbâs I. Ils y construisirent des monuments importants dont il ne reste que la porte principale du palais royal, appelée, comme celle d'Isfahân, Alî Kapy, "la porte vénérée". On y peut voir encore de nombreux monuments religieux dont les plus célèbres sont la Masdjid-e Djâmi, l'Imâmzâdé Husain et la madrasa Haidarîya.

Hamd Allâh Mustawfî, parlant de la grande mosquée de Kazwîn, dit qu'elle

est l'œuvre de plusieurs époques et que de grands personnages y ont successivement ajouté tel une chapelle, tel un portique ou un oratoire. Ce monument est certainement celui qui fut longtemps connu sous le nom de Masdjid-e Shâh mais est appelé aujourd'hui Masdjid-e Djâmi. Elle est bien l'œuvre de plusieurs époques. Le sanctuaire, élevé sur les fondations d'un édifice préislâmique, est seldjukide. Le grand porche qui le précède à été construit par Shâh Abbâs II et la coupole, autrefois "en forme de melon d'eau", a été restaurée et revêtue de faïences de couleur par Sa'd-e Saltâneh, gouverneur de Kazwîn sous le règne de Nâsir al-Dîn Shâh. Le mihrâb date du temps de Fath-Alî Shâh. Les autres parties de l'édifice sont également composites. La grande entrée du côté nord, actuellement condamnée, est une construction mongole ornée de faïences safawides et kadjares. Dans l'angle sud-est du monument se trouve une petite chapelle abbâsïde. La porte de l'est, sur la grande avenue qui conduit à

Alî Kapy, a été édifïée par Shâh Sulaimân etc....

L'ensemble, vaste et de belles proportions, représente une des plus intéressantes mosquées de la Perse mais cet habile arrangement d'éléments disparates ne saurait caractériser aucune époque de l'architecture persane.

L'Imâmzâdé Husain est le tombeau très vénéré d'un fils de l'Imâm Alî al-Rézâ, mort à l'âge de deux ans. Il a été édifïé au début de l'époque safawide par Shâh Ismâil puis a été modifié sous le règne de Nâsir al-Dîn Shâh. Contre le bâtiment safawide a été plaquée une nouvelle façade décorée de colonnes, de glaces et de peintures du plus pur style kadjar. Madame Jane Dieulafoy dit qu'en mai 1881, lorsqu'elle visita Kazwîn, ces travaux venaient d'être terminés.

La madrasa Haidariya se compose d'une petite mosquée autour de laquelle ont été construits postérieurement les bâtiments sans intérêt d'une madrasa. La mosquée date sans doute du début de

l'époque mongole, peut-être de la fin du règne des Seldjukides. Elle est ornée, la face du mihrâb surtout, d'un très somptueux décor en plâtre sculpté.

Téhérân

La capitale actuelle de la Perse n'était, au temps de la prospérité de Raiy, qu'un village de cultivateurs dont Kazwîni comparait les habitations souterraines à des trous de gerboises. Elle dut ses premiers embellissements à Shâh Tahmâsp qui l'entoura d'un mur fortifié d'un farsakh de longueur mais ne prit de réelle importance qu'en l'année 1200 H. (1786), lorsque Akâ Muhammad Kâdjâr, qui désirait ne pas s'éloigner trop d'Astarâbâd, son fief héréditaire, et rester en contact avec les tribus turkes de la Perse septentrionale, en fit sa capitale. Il n'y faut donc pas chercher de monuments antérieurs à cette date, mais de l'époque kâdjâr subsistent, à Téhérân et dans ses environs, quelques palais de ville et campagnards

dont les dispositions pittoresques, les jardins adroitement disposés, le décor plein de fantaisie et les négligences mêmes ont la grâce charmante des réussites aisées.

A Raiy, à quelques kilomètres de Téhérân, on retrouve l'antiquité. Cette très ancienne cité nous est connue sous le nom de Raghès par le Livre de Tobie. Alexandre le Grand, poursuivant Darius, laissa ses troupes s'y reposer pendant quelques jours. Séleucos Nicator y exécuta de grands travaux et lui donna le nom d'Europos. Sous les Arsacides elle s'appelait Arsacia et fut, selon Athénée, durant le deuxième siècle de notre ère, la plus riche des villes de la Médie. Pendant le premier siècle de l'Islâm, devenue Raiy, elle prit un essor plus considérable encore; elle devint "la première ville du monde", "le marché de l'univers", "la merveille de tous les temps". Sous les Bûyides et les Seldjukides elle fut plusieurs fois la capitale de la Perse. Puis l'invasion mongole la ruina complètement (1221). Ghâzân Khân tenta bien de la

repeupler et la rebâtit en partie, mais l'importance que Warâmîn, sa voisine, avait prise entre temps, réduisit à rien ce projet et à l'époque safawide on n'en entend plus parler. Il n'en reste que quelques vestiges dans les limites d'une vaste enceinte de murailles de terre.

L'origine, comme toujours, se trouve auprès de l'eau, près de la source abondante que l'on appelle aujourd'hui Tsheshmé Alî et dans le voisinage de laquelle ont été découvertes des poteries contemporaines de la plus ancienne civilisation susienne. Le Dr. E. Schmidt y a entrepris récemment, pour le compte de l'Université américaine de Philadelphie, des fouilles qui ont déjà mis à jour d'importantes constructions parthes.

L'époque sâsânide, dont les restes sont si nombreux dans la plaine, entre la ville et Warâmîn, n'est, jusqu' à présent, représentée à Raiy même que par ce qui subsiste d'un bas-relief taillé dans la paroi méridionale de la colline rocheuse qui porte l'ancienne citadelle. On n'en

distingue plus maintenant que les lignes du cadre et, à l'intérieur de ce cadre, les masses informes où Morier, en 1810, avait pu reconnaître encore "un guerrier à cheval, courant à toute bride, sa lance en arrêt, un globe placé sur sa tête et une boule sur chacune de ses épaules". Flandin, trente ans plus tard, raconte que cette sculpture a bien existé "mais que le roi Fath-Alî Shâh l'a transformée en celle que l'on voit actuellement". Puis il déplore "que ce monarque, qui avait du goût et qui aimait les arts, n'ait point respecté l'antiquité et n'ait pas jugé une autre place digne de porter son effigie". On voit en effet, en ce même endroit, un bas-relief représentant Fath-Alî Shâh à cheval, terrassant un lion d'un coup de lance, mais cette sculpture se trouve au dessous de l'ancienne et non pas, à l'honneur du monarque ami des arts, sur son emplacement.

Les vestiges les plus considérables de l'époque musulmane sont les murs de la ville. On voit encore parfaitement, des

hauteurs voisines, les deux enceintes qui selon Dja'far ben Muhammad al-Râzî, sont l'oeuvre du Khalife al-Mahdî et s'appuient l'une et l'autre à la citadelle. L'enceinte intérieure limitait "le faubourg" que l'on appelait aussi Muhammadiya. Là se trouvait le palais des gouverneurs et la mosquée principale qui vient d'être retrouvée par E. Schmidt. L'enceinte extérieure limitait "la ville". On distingue encore les tours qui l'épaulaient à intervalles réguliers, ainsi que les bastions qui défendaient ses angles et les portes de la cité. Cependant les murs de Muhammadiya ont été souvent détruits et reconstruits. Le tracé de l'enceinte extérieure a pu être aussi modifié.

La citadelle, Tabarak (de Tabr, qui signifie montagne), fut également rebâtie à diverses reprises, notamment par al-Mahdî qui l'habita durant son séjour à Raiy et, en l'année 278 H. (891), par Rafy b. Hartamah. Détruite par les habitants de la ville après le départ de Rafy, elle fut de nouveau reconstruite puis de

nouveau détruite par Toghrul b. Arslân b. Toghrul, le Seldjukide.

Des trois tours qui figurent sur le plan de Ker Porter et que Flandin et Coste purent encore voir en 1840, l'une, la tour de pierre, a complètement disparu et une autre, celle que Flandin désigne sous le nom de Bourdj-Yezîd, et qui est aujourd'hui la "tour de Toghrul" a été restaurée sous le règne de Nâsir al-Dîn Shâh. C'est un édifice funéraire qui n'a aucun rapport avec quelque Yazîd ou quelque Toghrul que ce soit et date, vraisemblablement, de la fin du VI^{ème} siècle de l'Hégire.

La troisième tour, encore visible à la pointe de la colline appelée Kûh-e Nakkâra khâné, est un petit bâtiment octogonal très délabré qui faisait, à l'époque seldjukide, partie de la défense extérieure de la ville.

Sur le côté ouest de la même colline, à une trentaine de mètres au dessus du niveau de la plaine, on a découvert, en 1928, la partie inférieure d'une autre tour dodécagonale et pourvue d'un contrefort rectangulaire à chaque angle extérieur. Cette

gigantesque construction mesurait intérieurement 12 m. 50 entre côtés opposés, sensiblement plus que la tour dite de Toghrul. Sous le dallage se trouvaient des caveaux voûtés contenant une dizaine de cercueils enveloppés de magnifiques tissus seldjukides en partie détériorés mais dans lesquels on a pu tailler des fragments intacts qui mesuraient un mètre carré environ et furent vendus en Europe de 1000 à 2000 livres sterling pièce. Quelques uns d'entre eux ont été exposés à Londres en 1931. Il est possible que la tour dans le sous-sol de laquelle ils ont été trouvés soit le tombeau de Toghrul Beg, le premier Sultân seldjukide, qui mourut à Raiy en l'année 455 H. (1063)

L'époque mongole n'a laissé à Raiy que le souvenir de ses dévastations. Sous les Safawides les ruines de la ville achevèrent de disparaître. Puis le site de "la plus grande ville du monde" devint le terrain de chasse favori des souverains kâdjârs.

Fath-Ali Shâh y a fait sculpter deux bas-reliefs, l'un dont il a été parlé, au flanc de Tabarak, et l'autre au dessus de Tsheshmé Ali. Le roi y est représenté entouré de ses familiers et, dans un compartiment de côté, portant un faucon sur son poing.

Après la destruction de Raiy, Warâmîn (à 60 kms environ de Téhérân) devint la ville principale de la région. Elle était, au temps des Bûyides, "un grand village pareil à une ville", un centre agricole prospère "jouissant d'une certaine notoriété" à l'époque seldjukide, la "capitale de tumân de Raiy", "c'est à dire de la circonscription administrative et financière de Raiy, pendant le règne des Mongols, puis commença de péricliter sous les Timûrides. En 1405 déjà Clavijo en parlait comme d'une grande ville en majeure partie dépeuplée. De nos jours elle est redevenue un centre agricole jouissant d'une certaine notoriété.

La plupart de ses monuments datent de l'époque mongole.

Le tombeau de Alâ al-Dîn, grande tour

à redents qui a conservé son toit conique, a été construit vers l'année 680 H. (1281—2).

L'Imâmzâdé Yahyâ est daté de 707 H. (1307—8).

La Masdjid-e Djum'a, l'édifice le plus remarquable de Warâmîn, d'ailleurs bien connu, a été commencé sous le règne du Sultân mongol Uldjâitû Khodâbendé et terminé sous celui de son fils et successeur Abû Saïd, certaines parties en 722 H. (1322) et d'autres en 726 H. (1325-6). Elle a été restaurée en 815 H. (1412), sous le règne de Shâh Rukh.

Il existe également, dans le voisinage de Warâmîn, une sorte de forteresse, vaste enceinte rectangulaire de murs de terre flanqués de tours, que l'on appelle Kal'a-e Gabr mais qui doit avoir été construite à l'époque de l'invasion mongole.

Semnân

Au sortir de Raiy la route de Khorâsân contournait autrefois le massif mon-

tagneux qui s'avance vers le sud, à l'est de Téhérân, franchissait les célèbres Piles caspiennes et gagnait Lazgird, Semnân, etc..... Elle s'engage aujourd'hui dans la montagne à quelques kilomètres de Téhérân, passe près de la petite ville de Demâwend sans la voir, laisse sur la gauche, à Fîrûzkûh, la route du Mâzandarân, s'engage dans une montée assez rude et redescend doucement dans la plaine où elle retrouve l'ancienne route à Semnân.

Cette petite ville est probablement assez ancienne mais n'est citée par aucun des écrivains de l'antiquité. Par contre les historiens musulmans la mentionnent souvent en raison du passage fréquent des armées sur la route du Khorâsân. Elle possède une fort belle et très intéressante Masdjid-e Djum'a qui passe, sauf le minaret, qui est nettement plus ancien, pour être l'œuvre du Sultân Shâh Rukh. Son histoire est cependant moins simple.

Le minaret, construit par un certain Abû Harb Bakhtiyâr b. Muhammad, était celui d'une vaste mosquée seldjukide qui

s'étendait, au nord de la mosquée actuelle, jusqu'au maidân de la ville. Elle fut détruite, sauf le minaret, sans doute lors de l'invasion mongole qui dévasta la ville en 618 H. (1221). Quelques années plus tard une nouvelle mosquée, qui est la masdjid-e Djum'a de nos jours, fut édiflée à côté des ruines de l'ancienne. Le minaret seldjukide y fut incorporé. Le sanctuaire est une grande salle carrée couverte en coupole et ouvrant, à l'origine, directement sur le côté sud-ouest d'une cour bordée, sur ses trois autres faces, de longues salles de prière aux voûtes portant sur des lignes parallèles de grosses colonnes ou de piliers. La kibla de l'édifice fait un angle de 50 degrés avec la direction du nord magnétique.

En 750 H. (1349), deux villages et, "le long de la rivière", un terrain mesurant "512 bâtons" lui furent donnés en wakfs.

En 828 H. (1424—5), un ministre de Shâh Rukh, Mu 'izz al-Dunyâ va al-Dîn-Malek Husain, construisit en avant du sanctuaire, sur la face sud-ouest de la cour,

l'immense iwân sur lequel se trouve l'inscription qui porte son nom, puis, cette grande salle s'en étant trouvée obscurcie, supprima le mihrâb, dont on voit encore l'encadrement, et le remplaça par une fenêtre. Il en perça deux autres, de part et d'autre de la première, et bâtit dans les salles de prière une demi-douzaine de mihrâbs obliques rectifiant de 18 degrés la kibla du monument.

Le long couloir qui divise en deux parties la salle du côté nord-est de la cour et la petite place en forme d'hexagone oblong qui précède cette nouvelle entrée de la mosquée ont été construits il y a environ 25 ans.

Damghân.

On s'accorde généralement à placer un peu au sud de Damghân le site d'Hécatompylos, la capitale principale des Parthes. Houtoum-Schindler et Williams Jackson ont déclaré péremptoirement que l'emplacement doit en être définitivement

identifié avec celui de l'ancien chef-lieu du pays de Kûmis. Il se trouve, disent-ils, à environ 8 miles au sud de la moderne Damghân. Cependant E. Schmidt a fouillé cette région pendant deux années entières (1931-1933). Il y a découvert, au Tapa Hisâr, une très intéressante nécropole préhistorique et, non loin de là, les ruines d'un petit palais sâsânide, mais rien, aucune trace, aucun vestige d'Hécatompylos. La question reste donc pendante.

Damghân, à l'époque islâmique, fut jusqu'à l'invasion afghane (1136 H=1723-4) l'une des villes les plus importantes du nord de la Perse. Un certain nombre de monuments, assez bien conservés, témoignent encore de sa prospérité passée.

Le plus ancien d'entre eux, le Târî Khâné, "la maison de Dieu", a été construit vers le milieu du deuxième siècle de l'Hégire. Il est donc, pour l'instant, le premier en date des monuments musulmans de la Perse. La grande mosquée de Raiy, édifîée par le khalife al-Mahidî (158-169 H=775-785), est, il est vrai, du

même temps mais il n'en a été retrouvé que les fondations.

Le plan de Târî khâné est celui de la mosquée primitive et le hasard a voulu qu'il n'ait jamais été modifié. Il est seulement arrivé qu'à l'époque seldjukide le minaret de terre s'est écroulé et fut remplacé par une construction en briques cuites. Ce plan se compose d'une cour à peu près carrée et bordée, sur ses quatre côtés, de portiques dont l'un, plus profond que les autres et orienté vers la Mecque, est l'oratoire. La travée centrale est sensiblement plus large que les autres. C'est donc le tracé le plus strict, pour ainsi dire théorique, de la mosquée de l'ouest. Mais à cela seulement s'est borné l'emprunt aux Arabes.

Alors qu'en Syrie, en Egypte, dans le Hidjâz, les colonnes des premières mosquées supportaient des lignes d'arcades parallèles aux façades sur cour, constituant ainsi, dans l'oratoire, une série de travées parallèles au mur du mihrâb, les colonnes du Târî khâné portent de

vastes berceaux lisses perpendiculaires aux façades, véritables iwâns sâsânides. Les arcs sont également sâsânides, en forme de chaînette, et les colonnes sont absolument identiques à celles du palais découvert par E. Schmidt. Même diamètre considérable (1m, 60 sans l'enduit) et même construction par assises alternées de briques posées à plat puis sur leur tranche.

Ce précieux monument, dont le plan est par conséquent arabe et la construction iranienne, présente un grand intérêt pour l'histoire de l'architecture persane en ce sens qu'il semble bien préciser que les khalifes abbâsides, lorsqu'ils ordonnèrent, comme le racontent les écrivains du temps, la construction de grandes mosquées dans les principales villes de la Perse, imposèrent le schéma du plan mais laissèrent les architectes du pays libres de construire à leur façon.

Ajoutons, à ce propos, que dans le même temps qu'elle exécutait ces commandes officielles, la Perse construisait

d'autres mosquées, plus de son goût, qui étaient de simples iwâns sâsânides, puis au cours des temps, s'augmentèrent de dépendances disposées autour d'une cour et devinrent tout naturellement, à l'imitation de la madrasa à quatre iwâns, née en Irân, la mosquée seldjukide à quatre iwâns, la mosquée-type de la Perse.

Le minaret seldjukide du Târî khâné a été construit par le même Bakhtiyâr b. Muhammad qui a édifié, à Damghân également, le tombeau de son père, Muhammad b. Ibrâhîm, dit Pîr-e Alamdâr, et peut-être aussi le minaret de la Masdjid-e Djum'a de Semnân. Il était, semble-t-il, gouverneur de Kumîs.

Le tombeau du Pîr-e Alamdâr est une tour circulaire et trapue dont la construction a été terminée en 417 H (1026). Cette date serait donc, à peu de chose près, celle de l'achèvement des minarets du Târî khâné et de la Masdjid-e Djum'a de Semnân.

Damghân possède un autre minaret seldjukide, plus haut encore que celui du

Târî Khâné mais moins bien exécuté et certainement d'une cinquantaine d'années plus jeune. La mosquée à laquelle il appartient, la Masdjid-e Djâmi, est relativement moderne.

Au nord-ouest de la ville s'élève le mausolée particulièrement saint de l'Imâm-zâdé Dja'far, descendant au sixième degré de l'Imâm Ali. Il appartient lui aussi, à l'époque seldjukide. Dans la cour qui le précède se trouve un petit bâtiment construit par Shâh Rukh. Derrière lui, en bordure de la route, on voit une autre tour ronde, "le tombeau des quarante filles", qui est daté de 446 H. (1054) et a été bâti par l'Amîr Abû Shudjâ, d'Isfahân.

Bastâm.

Bastâm a probablement été fondée par le prince sâsânide dont elle prit le nom, Bastâm, qui fut gouverneur du Khorâsân, de Kumîs, du Djurdjân, du Tabaristân, se déclara lui-même roi, régna près six années (590-595) puis fut détrôné.

Elle fut "le lieu de la résidence, le théâtre des miracles et l'endroit de la sépulture" du célèbre sûfi Shaikh Abû Yazîd al-Bastâmî, mort en 261 H (874), devint une grande ville très peuplée et le demeura jusqu'au siècle dernier, durant lequel ses commerçants et ses artisans l'abandonnèrent peu à peu au profit de Shâhrûd, plus avantageusement située.

Aujourd'hui Bastâm n'habite plus qu'une petite partie de sa vaste enceinte. Le reste est jardins.

Le tombeau de Shaikh Abû Yazîd se trouve dans la cour d'une mosquée construite en 514 H. (1120) et à laquelle le Sultân mongol Uldjâitû Khodâbende, qui avait pour directeur spirituel un descendant du Saint de Bâstâm, Shaikh Sharîf al-Dîn, ajouta d'importants édifices. Le grand iwân d'entrée qu'il fit construire entre la cour antérieure et celle de la mosquée a été terminé en 713 H. (1313) et exécuté par un maître-maçon de Damghân, Muhammad b. Husain, dont le nom se retrouve sur le mihrâb de la mosquée

adjacente au bâtiment seldjukide et dans la Masdjid-e Djâmi.

Ce dernier édifice, à quelque distance et au sud-est du tombeau du Shaikh, a été édifié par Uldjâitû contre une haute tour à redents où l'on dit qu'un de ses enfants a été enterré.

La tour est à peine plus ancienne que la mosquée.

Khosrûgird.

Le célèbre minaret de Khosrûgird, l'un des plus beaux de la Perse, marque sans doute, entre Sabzewâr et Khosrûgird, le site de l'ancien chef-lieu du district de Baihak. Il est, de nos jours, tout à fait isolé et la mosquée elle-même à laquelle il appartenait a entièrement disparu. Il a été consolidé par Nâsir al-Dîn Shâh au moyen du massif de maçonnerie qui enrobe sa base et sur lequel l'édifice semble reposer.

On peut encore lire quelques mots de l'inscription circulaire qui donne la

date de sa construction, mais N. de Khanikoff l'a vue en 1858 dans un état plus complet. "C'est, dit-il, une invocation pieuse, sans nom de constructeur et qui se termine par ces mots: Ceci a été construit l'an 505 de l'Héjire" (1111-2).

Ce monument est donc contemporain du règne du Sultân seldjukide Muhammad, fils de Malek Shâh, alors que son frère Sandjar, qui lui succéda en 511 H. (1117), était gouverneur du Khorâsân.

Sabzewâr.

Après être devenue la ville principale du district de Baihak, Sabzewâr fut entièrement ruinée par l'invasion mongole. Elle retrouva sa prospérité sous le règne de la dynastie locale des Sarbardârides, puis la reperdit après la conquête de Tîmûr. Elle tombait en ruines lorsque les premiers souverains safawides la restaurèrent et demeura depuis lors une importante localité de Khorâsân.

Le seul monument qui ait survécu à

ces alternatives de grandeur et de décadence est un minaret qui se trouve dans la partie septentrionale de la ville auprès d'une mosquée moderne. Il porte une inscription trop détériorée pour être déchiffrée mais on peut supposer, sans grand risque d'erreur, qu'il a pu être édifié vers l'année 600 de l'Hégire (1203-4).

Nishâpûr.

Nishâpûr, l'une des plus anciennes et des plus célèbres villes de cette partie de l'Asie, bâtie et rebâtie par les Sâsânides, les Arabes, Mahmûd le Ghaznawide, les Seldjukides, rasée et culbutée par les seïsmes et les invasions, n'est plus qu'un bourgade sur le lieu de sa légendaire splendeur. Celle qui fut appelée Irânshahr, et "dont les merveilles allaient autrefois par douze et par multiples de douze, douze mines de turquoises, de cuivre, de marbre...., douze cours d'eau tombant des montagnes, douze cents collègues, douze cents villages, douze

mille kariats alimentés par douze mille sources", n'est plus, pour le passant, qu'une étendue désertique, quelques monticules et les tombeaux de quelques uns de ses hommes illustres, Farîd al-Dîn Attar, l'Imâmzâde Mahrûk, Omâr Khayyam.

"Le château dans lequel Bahrâm levait sa coupe,

Les renards y ont fait leurs petits et les gazelles y vivent en paix...."

Kâdam Gâh

Un sanctuaire safawide auprès d'une source miraculeuse, et de beaux arbres.

Meshhed.

Meshhed, capitale de la province du Khorâsân, est le plus important lieu de pèlerinage de Shi'ites en Perse. Elle n'était encore qu'un village du canton de Tûs et s'appelait Sanâbâd quand Hârûn al-Rashid y mourut, en 193 H. (809), et lorsque, dix ans plus tard, en 203 H. (818), Alî

al-Rezâ b. Mûsâ, le huitième Imâm, y fut enterré. Mais au cours des siècles la petite bourgade devenue le lieu de repos d'un Imâm profondément révééré se développa jusqu' aux dimensions considérables de la ville qui prit le nom de Meshhed, ou plus exactement Meshhed -e Rezâ, ou encore Meshhed -e mukaddas, "le tombeau sanctifié". A la suite de la destruction de Tûs par Mirân Shâh, en 791. H. (1389), Meshhed devint la ville principale de la région et, comme telle, eut beaucoup à souffrir des troubles et des invasions qui ne cessèrent de désoler le Khorâsân. Cependant le Haram semble avoir été à peu près épargné. Ses bâtiments renferment des œuvres d'art d'une valeur inestimable et une bibliothèque plus précieuse encore.

L'histoire du sanctuaire de l'Imâm Rezâ commence par une légende selon laquelle Alexandre le Grand aurait déjà fait enclore son emplacement, un songe lui ayant révélé que cet endroit serait un jour le lieu de la sépulture d'un Saint.

Dès la seconde moitié du Xème siècle, selon Ibn Hawkal, le tombeau était protégé par un mur fortifié. Mahmûd de Ghazna fit agrandir le monument et construisit une nouvelle enceinte. Le sanctuaire fut ensuite restauré sur l'ordre du Sultân Sandjar, en 512 H. (1118), puis en 612 H. (1215) et par le Sultân Uldjâitû Khodâbendé, mais il est probable que, sauf la salle funéraire, qui appartient au commencement du XIIIème siècle, il ne doit subsister que des restes peu considérables des premiers édifices. Le Haram, dans son état actuel, représente essentiellement le résultat d'une activité constructrice qui s'étend du XVème au XIXème siècle. Toutefois ce sont peut-être Shâh Rukh, fils de Tîmûr, et les Safawides, tout particulièrement Shâh Tahmâsp I et Shâh Abbâs I, qui travaillèrent le plus activement au développement et à l'enrichissement des constructions du sanctuaire. L'épouse de Shâh Rukh, Gawhar Shâdh fit édifier le plus beau monument de Meshhed, l'un des plus magnifiques de

la Perse, la mosquée qui porte son nom. Elle fit construire aussi le Dâr al-Siyâda, la galerie splendide qui se trouve à l'ouest de la chambre sépulcrale ainsi que le local contigu, le Dâr al-huffâz.

Outre l'ensemble des constructions qui constituent le sanctuaire de l'Imâm Rêzâ, Meshhed et ses environs immédiats possèdent un grand nombre de mosquées, madrasas, tombeaux, dont voici les plus importants:

Le tombeau de Khwâdja Rabi, le précepteur de l'Imâm Rêzâ, est situé à 4 kilomètres environ au nord de la ville. Il a été construit par Shâh Abbâs I sur les ruines d'une ancienne chapelle et fut terminée en 1031 H. (1621-2). La belle frise peinte de l'intérieur, dessinée par le célèbre calligraphe Alî Rêzâ Abbâsi, est datée de 1026 H. (1617).

La Masjid-i Shâh se trouve dans le vieux bazar, au centre de la ville. Elle a été construite par un architecte de Tabrîz, Ahmad ibn Shams al-Din Muhammad Tabrîzî, et terminée durant le mois de

Radjab de l'année 855 H (1451).

Le Musallâ est un imposant édifice construit sous le règne de Shâh Sulaimân, en 1087 H. (1677), comme fondation pieuse d'un certain Abû Salih Sadr al-Dîn. Il est situé hors de la ville, à un kilomètre environ de la Darwâza-e paîn.

La madrasa de Mîrzâ Dja'far fut fondée en 1059 H. (1650) par un persan de ce nom qui avait réalisé une fortune considérable dans l'Inde. Elle est généralement considérée comme le plus bel édifice de Meshhed après le tombeau de l'Imâm Alî Rêzâ et la mosquée de Gawhar Shâdh.

Tûs.

Tûs était primitivement le nom d'un canton du Khorâsân qui possédait deux villes. L'une, Tabarân, prospéra et devint un faubourg d'une grande cité connue surtout sous le nom de Tûs. Tûs fut complètement détruite par Mirân Shâh en 791 H. (1389). L'autre, Nawkan, était

voisine du village de Sanâbâd qui devint Meshhed. Meshhed empiéta peu à peu sur Nawkan dont le nom disparaît vers 1330.

Tûs est située à 25 kilomètres environ au nord de Meshhed. Les ruines de ses anciennes murailles, qui comportaient 106 tours et 9 portes, sont encore visibles. C'est non loin de l'une de ces portes, la porte de Rizân, près du mur nord-est et à l'intérieur de la ville, qu'a été construit le monument destiné à marquer dignement le lieu de la sépulture de l'auteur du Shâhnâmé. En cet endroit et jusque vers 1840, a toujours été vu le tombeau de Firdawsî. Nizâmî - e Arûdi, qui le visita en 510 H. (1116), le place dans un jardin qui avait appartenu au poète, "à l'intérieur de la porte de Rizân." Dawlat Shâh, en 892 H. (1487), dit qu'il se trouve à côté du Mazâr - e Ab-bâsiya et est un lieu de pèlerinage. Kâdî Nûr Allâh, à la fin du Xème siècle H. (XVI ème) affirme l'avoir visité personnellement. Il ajoute que son emplacement

est "bien fixé et apparent".

On y voyait encore en 1822, d'après Fraser, un petit édifice surmonté d'une coupole ornée de faïences. Un peu plus tard, en 1833, cette construction s'étant écroulée, le wâli du Khorâsân, Asâf al-Dawla, en fit enlever les débris, fit couvrir la tombe de briques et l'entoura d'un mur de terre. Mais en 1858, selon N. de Khanikoff, "la petite chapelle qui, du temps de Fraser, marquait l'emplacement du tombeau de Firdawsî a disparu et le grand poète repose dans un champ de blé".

A l'intérieur de l'enceinte de Tûs se trouvent aussi les ruines d'un monument appelé Gumbad - e Hârûniya. Il servit peut être de modèle au tombeau du Sultân Uldjâitû Khodâbendé, à Sultânîya, et fut vraisemblablement construit à la fin de l'époque seldjukide par un architecte qui avait vu le tombeau du Sultân Sandjar à Marw.

TABLE DES NOTICES.

	Pages
Kasr-e Shirin	1
Sarpul-e Zohâb	3
Tâk-e Gerrâ	5
Kermânshâh	6
Tâk-e Bostân	8
Bisutûn	9
Sahna	11
Kengâwar	12
Hamadhân	14
Kazwîn	21
Téhérân	25
Raiy	26
Warâmin	32
Semnân	33
Damghân	36
Bastâm	41
Khosrûgird	43
Sabzewâr	44
Nishâpûr	45
Kâdam Gâh	46
Meshhed	46
Tûs	50